مهدويّت و فرجام ستيزش حقّ و باطل

رحيم کارگر

چكيده

يكي از مباحث مهم قرآن، طرح انگاره «حق» و «باطل» و ستيزش، پيكار و كشاكش اين دو در طول تاريخ است. از منظر سياسي، نمودهاي حقّ و باطل را مي‌توان در دو گروه و جبهه تحليل و ارزيابي كرد: گروه حقّ كه تجلي گاه و آوردگاه پيامبران، صالحان، مستضعفان و يكتاپرستان است و گروه باطل كه حزب شيطان و مجتمع جبّاران، مفسدان و صاحبان زر و زور و تزوير است. بين اين دو گروه به جهت تعارض منافع و برنامه‌ها، هميشه نزاع و درگيري وجود دارد (چه نبرد ظاهري و جنگي و چه نزاع فرهنگي و فكري). اين كشمكش و تعارض از اول تاريخ وجود داشته و تا مرحلة خاصّي از آن نيز ادامه خواهد يافت. مسئله نزاع و تعارض گروه‌ها و صف بندي‌هاي مختلف، فقط يك ايده قرآني نيست؛ بلكه در ساير مكاتب و ديدگاه‌هاي دانشمندان نيز طرح شده است؛ چنان كه كانت «نزاع خير و شرّ»، آگوستين «نبرد شهر خدا با شهر زمين» و هانتينگتون، «جنگ‌هاي تمدّني» و... را مطرح كرده‌اند.

به هر حال از منظر قرآني و روايات متواتر، اين نزاع و ستيزه جويي روزي با پيروزي و غلبة حقّ به پايان رسيده و گروه باطل نابود و مضمحل خواهد شد. اين زمان موعود، عصر ظهور امام مهدي(عج) است كه با قيام جهاني خود، فرجام نزاع حقّ و باطل را رقم خواهد زد و با نصرت الهي و ياري مؤمنان صالح، طومار عمر شيطان و شيطان صفتان را در هم خواهد پيچيد.

پژوهش حاضر عهده دار بحث از مفاهيم حقّ و باطل در قرآن، نزاع و درگيري گروه حقّ (خير، نور و ايمان) و گروه باطل (شرّ، ظلمت، فساد و كفر) در طول تاريخ و بررسي فرجام نهايي اين نزاع‌ها و درگيري‌ها است.

واژگان: حقّ، باطل، نبرد نهايي، وعدة پيروزي حقّ، ظهور مهدي موعود.

پيش درآمد

يكي از انگاره‌هاي مهم در اديان و مكاتب آسماني ـ به خصوص دين اسلام ـ حضور دو نيرو و جبهه «خير» و «شرّ» و «كفر» و «ايمان» در جامعه و منازعه و تضادّ آنها است. در واقع اجتماع بشري، شاهد درگيري، جنگ و ستيزه‌جويي‌هاي مستمرّ و فرسايشي، بين دو گروه مطرح و برجسته بوده است؛ در يك سمت طرفداران و حاميان حقّ و خداخواهي قرار دارند و در جبهه ديگر، ياران و سرسپردگان باطل و شرارت صف كشيده‌اند. اهداف، انگيزه‌ها، برنامه‌ها و كاركردهاي اين دو گروه در بيشتر موارد، مخالف و ضد هم بوده و منافع و مقاصد مشتركي ندارند. كارگزاران و عوامل سازمان دهنده هر دو گروه نيز، داراي اعتقادات، باورها، ديدگاه‌ها و رفتارهاي جداگانه و متضادّي هستند؛ از اين رو خصومت و دشمني طولاني مدتي ـ فرهنگي، نظامي، فكري و... ـ با هم داشته و دارند. براساس اين پيش فرض، اين سؤال اصلي مطرح مي‌شودكه: «نهايت و فرجام اين نزاع و كشمكش چيست؟» آنچه در اين پژوهش مورد نظر است، پاسخ به اين سؤال، براساس آيات قرآني و رواياتي است كه در تفسير و تأويل اين آيات نقل شده است. از آنجايي كه بحث «حق و باطل» به صورت گسترده و با توجه به ابعاد مختلف آن، در قرآن مطرح شده است؛ در اينجا تنها به بعضي از زواياي آن پرداخته خواهد شد.

از مجموع آيات قرآني و تفاسير وروايات، بر مي‌آيد كه نزاع حقّ و باطل، هميشگي و پايان ناپذير نيست؛ بلكه در برهه اي از زمان، بايد به فرجام خاصي برسد و تاريخ با غلبه يكي از دو طرف، به نقطه اوج خود نزديك شود. اين نوشتار، عهده دار تبيين اين نقطه اوج و فرجام پاياني نزاع و ستيزش حقّ و باطل است.

گفتني است كه علاوه بر اديان آسماني، برخي از انديشمندان و متفكران نيز، به بحث نزاع و ستيزش در ميان انسان‌ها پرداخته و سرانجامي براي آن تصوّر كرده‌اند. ابتدا به ديدگاه چند تن از اين افراد اشاره مي‌شود؛ آن گاه ديدگاه قرآن در اين زمينه بيان مي‌شود.

ستيزه‌جويي‌هاي سياسي و اجتماعي

در طول حيات سياسي ـ اجتماعي بشر، همواره پيچيدگي‌ها، شكاف‌ها و تعارضاتي در جوامع وجود داشته و براساس آن، گروه بندي‌ها و نيروهاي متعارض و ستيزه‌گري پديدار شده است. شناخت تعارضات و شكاف‌هاي جامعه، در بررسي و تحليل رويدادها و حوادث، نقش مهمي دارد و منجر به فهم و شناخت نيروهاي اجتماعي مؤثر در اجتماع مي‌شود. نيروها و گروه‌هاي اجتماعي، به صورت تصادفي پيدا نمي‌شوند؛ بلكه مبتني بر علايق گوناگوني در درون جامعه هستند. چنين علايقي معمولاً در حول شكاف‌هاي اجتماعي شكل مي‌گيرند. برخي از جامعه شناسان به جاي شكاف، از تعارض و تضادّ اجتماعي سخن گفته‌اند. به نظر مي‌رسد تعارضات و تضادهاي اجتماعي، مفهومي گسترده تر و انتزاعي تر از مفهوم شكاف‌هاي اجتماعي داشته باشند... زندگي سياسي به شيوه‌هاي گوناگون، تحت تأثير شكاف‌هاي اجتماعي و نحوه صورت بندي آن شكاف‌ها قرار مي‌گيرد.[1]

اين تعارضات و شكاف‌ها، مي‌تواند به صورت‌هاي مختلفي ـ مانند شكاف‌هاي مذهبي و فرقه اي، شكاف ميان دين ودولت، شكاف‌هاي قومي، زباني، نژادي و... ـ بروز كند و طولاني يا كوتاه مدت باشد. در بعد گسترده تر و جهاني تر موضوع، مي‌توان به ستيزش و تضادهاي تمدّني، ديني و فرهنگي اشاره كرد. اين نوع شكاف‌ها، معمولاً داراي پيشينة طولاني بوده و مناطق مختلف جهان را تحت پوشش قرار مي‌دهد و منجر به نزاع‌ها و درگيري‌هاي گسترده و مستمر مي‌شود. اين انگاره مورد توجه برخي از متفكران و دانشمندان قرار گرفته و آنان براساس آن، وضعيت زندگي بشر را در گذشته و حال و آينده، ترسيم و تصوير كرده‌اند. در اينجا به ديدگاه چند تن از آنان اشاره مي‌شود:

1. كانت و نزاع خير و شرّ

ديدگاه كانت شرح مقابله خير و شرّ در وجود انسان و بروز آثار اين دو انگيزه در رفتار اجتماعي او و اميد به پيروزي نهايي خير بر شرّ در وجود انسان و در افعال او است.

به نظر وي، جهان از مبدأ خير آغاز گرديد؛ اما از همان آغاز با لغزش انسان، شرّ وارد طبيعت او شد؛ با اين وصف حركت تاريخ رو به بهبود و اصلاح است. حاكميت شرّ به صورت مقابله و تضادّ دو اصل خير و شرّ، در قالب فضايل و رذايل اخلاقي، در وجود انسان استمرار مي‌يابد. از نظر وي اسوة اين مقابله، تضادّ ميان حضرت عيسي و مخالفان او است كه نمود فيزيكي و جسماني آن، به شكنجه و اعدام (!) آن حضرت انجاميد.

غلبة خير بر شرّ ـ كه مطلوب كانت است ـ به عنوان برقراري حكومت الهي بر زمين است. زندگي خردمندانة انسان عبارت است از: جنگ او عليه شرور و رذايل تا از اسارت گناه آلودگي آزاد گردد. اين سخت ترين جنگ انسان، عليه شرارت و ستمگري است...[2].

2. آگوستين و نزاع شهر خدا و شهر زمين

از ديدگاه سن آگوستين، سير تاريخ به مثابة جدال و كشاكش دو جامعه ـ مدينه الهي (شهر خدا) و مدينة زميني (شهر آدميان) ـ است. آنچه كه به اين مبارزه و كشاكش معنا مي‌بخشد، ايمان و اطمينان خاطري است كه از طريق وحي و ايمان نسبت به پيروزي‌هاي مدينه الهي حاصله مي‌گردد. به نطر او غايت تاريخ، فراتر از تاريخ است و غرض مشيت الهي، معطوف به نجات و رستگاري است؛ نه سير و جريان رويدادهاي دنيوي.

هنگامي كه آگوستين قدّيس، مشغول نوشتن دربارة شهر خدا بود، گوت‌ها، رم (شهر آدميان) را غارت كردند؛ بنابراين فلسفه او نويد براي روزهاي خوش‌تر حيات بود. او مي‌گفت: شهر خدا، الگوي ابدي شهر فاني انسان‌ها است. ملكوت آسمان، هميشه پا برجا است.

به نظر وي پيكار سياسي در كائنات، نه در ميان اين دو دولت؛ بلكه ميان مدينه الهي (جامعه آسماني) و مدينه زميني (جامعه زميني) است. جامعة آسماني، نماينده خدا پرستي و جامعه زميني، نمايندة خودپرستي است. جامعه آسماني، از پاكان و برگزيدگان خدا فراهم مي‌آيد و ابدي است و حال آنكه جامعة زميني، خاص گناه‌كاران است و گذرا است. اين دوگانگي در نهاد آدميزادگان نيز هست و در آن، دو نيروي نيكي و بدي، پيوسته با يكديگر در كشاكش‌اند. در نهايت اين مدينه الهي و جامعة آسماني است كه به پيروزي نهايي مي‌رسد.[3]

3. هانتينگتون و نزاع تمدّن ها

هانتينگتون پايان جنگ سرد را، سرآغاز دوران جديد «برخورد تمدّن ها» مي‌انگارد. در فرضيه او: نقطة اصلي، برخورد در اين جهان ـ كه رنگ ايدئولوژيكي دارد و نه بوي اقتصادي ـ شكاف‌هاي عميق ميان افراد بشر بوده و به اصطلاح «نقطة جوش» برخوردها، داراي ماهيت فرهنگي خواهد بود و بس. دولت ـ ملّت‌ها، نيرومند ترين بازيگران در عرصه جهان باقي خواهند ماند؛ ليكن درگيري‌هاي اصلي در صحنة سياست جهاني، ميان ملت‌ها و گروه‌هايي با تمدّن‌هاي مختلف روي خواهد داد. «نزاع و برخورد» تمدّن‌ها، بالمآل بر سياست جهاني سايه خواهد افكند. خطوط و گُسل (شكاف‌ها) ميان تمدّن‌ها، در آينده خاكريز نبرد خواهد بود. برخورد تمدّن‌ها،آخرين مرحله از سير تكاملي چالش در جهان نو را ترسيم خواهد كرد.

در حقيقت، نوبت به جنگ تمدّن‌ها رسيده است؛ آن هم جنگ اسلام با غرب!! به نظر وي اختلاف تمدّن‌ها اساسي است و خود آگاهي تمدني در حال افزايش است. وي تمدن‌هاي زندة جهان را به هفت يا هشت تمدّن بزرگ (غربي،ژاپني، اسلامي، هندو، كنفوسيوسي، ارتدوكس و...) تقسيم مي‌كند. تجديد حيات مذهبي، وسيله‌اي براي پر كردن خلأ هويت در حال رشد است و رفتار منافقانة غرب، موجب رشد خودآگاهي تمدني (ديگران) شده است. بر اين اساس ويژگي‌ها و اختلافات فرهنگي، تغيير ناپذيرند... خطوط گسل موجود بين تمدّن‌ها، امروز جايگزين مرزهاي سياسي وايدئولوژيك دوران جنگ سرد شده است و اين خطوط جرقه‌هاي ايجاد بحران و خونريزي‌اند. خصومت 1400 ساله اسلام و غرب در حال افزايش است و روابط ميان دو تمدّن اسلام و غرب، آبستن بروز حوادثي خونين مي‌شود. بدين ترتيب، «پارادايم برخورد تمدني»، ديگر مسائل جهاني را تحت شعاع قرار مي‌دهد و در عصر نو، صف‌آرايي‌هاي تازه اي بر محور تمدّن‌ها، شكل مي‌گيرد. سرانجام نيز تمدّن‌هاي اسلامي و كنفوسيوسي، در كنار هم، روياروي تمدّن غرب قرار مي‌گيرند. در واقع درگيري‌هاي تمدني، آخرين مرحله تكامل درگيري در جهان نو است.[4]

4. رامونه و انواع درگيري‌ها و تهديدها

به نظر اگناسيو رامونه، جهان پيچيده تر و خطرناك تر از گذشته شده است. انسان با مشاهدة فزوني نيروهاي هرج و مرج و ناهنجاري‌ها به دستپاچگي مي‌افتد. با اينكه همه چيز به يكديگر وابسته و منسجم است، در عين حال همه چيز با يكديگر در تنازع و درگيري است. بشر امروزي شاهد گسيختگي، شكست و بازسازي كلي نيروهاي ژئواستراتژيك و اشكال اجتماعي و عوامل اقتصادي و ساختار فرهنگي است. در نظام نوين جهاني احساس خطر و هرج و مرج، جاي اميدهاي بزرگ را مي‌گيرد. در آستانه سومين هزاره، هر كس مي‌تواند تصور كند كه عدم ثبات، تنها مسئله حتمي است و نوعي نحوست جهاني، در جوّي از يأس وشكوة عمومي، به همه جا راه مي‌يابد.

از نظر ژئوپولتيك، جهان دچار هرج و مرج عظيمي است: از يك سو افزايش منطقه بندي‌هاي اقتصادي (اروپاي متحد و...) و از سوي ديگر احياي ملي گرايي، توسعة انتگريزم، تقسيم كشورها و اقليت‌هايي كه طالب استقلال هستند. در حقيقت، جوانه‌هاي تازه اي از ملي گرايي، مذهب گرايي، قومي گرايي و... با تمام قدرت، رشد كرده و با برنامه اتحاد جهاني (نظم تك قطبي) مخالفت مي‌كنند. در اين روزها، تكيه اين نيروهاي تاريخي ـ كه مدت‌هاي مديدي به جهت وحشت راكد مانده بود ـ همچون طوفاني سهمناك به حركت در آمده‌اند. سازمان ملل نيز، آمادگي رويارويي با خشونت‌هاي تازه را ندارد...[5].

5. اسلام و نزاع حقّ و باطل

اين چند ديدگاه و ساير نظرات، به روشني خبر از نزاع و درگيري‌هاي مستمرّ و سرنوشت ساز در تاريخ بشر مي‌دهند و هر چند صحت و درستي بعضي از آنها، محل ترديد و ابهام است، با اين حال گوشه اي از واقعيت‌هاي زندگي بشري را به تصوير مي‌كشند. اما كامل ترين و دقيق ترين ديدگاه دربارة نزاع و ستيزه جويي در ميان بشر، مربوط به دين اسلام و آموزه‌هاي وحياني آن (تضاد حقّ و باطل) است.

از ديدگاه اسلام، تاريخ صحنة حضورو نزاع دو گروه حقّ وباطل و دو ايدة سلطه گرايي و حقّ گرايي است؛ يعني، عرصة پويش‌ها و كوشش‌هاي حقّ پرستان و باطل گرايان براي رسيدن به آرمان‌ها و اهداف خود. برخي از انسان‌ها در صحنة جامعه، طرفدار و پيرو حقّ و عده اي ديگر به دنبال و مطيع باطل هستند. برخي از آنان، راه حقّ و خير و خوبي را مي‌روند كه راه پيامبران و صالحان است و عده‌اي ديگر، راه شيطان را مي‌پيماند و به دعوت رسولان الهي، كفر مي‌ورزند و با آنان مخالفت مي‌كنند. حقّ خواهان، درصدد گسترش فضايل اخلاقي، تحقق عدالت، ايمان به خدا، عبادت و عبوديت حقّ و دوري از زر و زور و تزوير هستند؛ ولي باطل گرايان به دنبال ثروت اندوزي، ظلم و ستمگري، كفر،فسادگري، تباهي، عدالت گريزي، شهوت پرستي و... مي‌باشند.

در رأس گروه حق، پيامبران و جانشينان آنان و اولياي الهي و در رأس گروه باطل،شيطان، فراعنه، جباران و امپراتوران قرار داشته و دارند و به جهت تضادّ منافعي كه دارند، همواره در حال ستيزه‌جويي، نبرد و نزاع با هم هستند. قبل از تحليل و بررسي تضادّ حقّ و باطل، ابتدا بايد شناختي اجمالي از حقّ و باطل به دست آورد و معنا و ملاك آن را از قرآن استخراج كرد.

نزاع حقّ و باطل

يك. حقّ و باطل در قرآن

قرآن، با عنايت بليغي، مسئله «حق و باطل» را مطرح مي‌كند، لفظ «حق» با تمام مشتقات آن 287 بار و لفظ «باطل» 35 بار در قرآن آمده است.

حق در لغت به معناي نقطة مقابل و نقيض باطل است. معاني و مشتقات آن در قرآن عبارت است از:

1. ثابت شدن و واجب شدن: G فَرِيقاً هدَى وَفَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلاَلَةُF[6]؛ «جمعي را هدايت كرده و جمعي ]كه شايستگي نداشته‌اند[ گمراهي بر آنها ثابت و مسلم شده است».

2. شايسته بودن و سزاوار بودن: Gوَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْF[7]؛ «تسليم فرمان پروردگارش شد و چنين باشد».

3. مستوجب شدن و مرتكب شدن: Gفَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يِقُومَانُ مَقَامَهُمَا...F[8]؛ «اگر بر احوال آن دو شاهد، اطلاعي حاصل شد كه مستوجب گناهي شده‌اند، و دو شاهد ديگر كه حقّ باشند، به جاي آنها قيام كنند».

4. ثابت و مستقر كردن، آشكار ساختن: G ... وَيُرِيدُ اللّهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَF[9]؛ «خداوند مي‌خواهد حقّ را با كلمات خود تقويت و مستقر كند و ريشه كافران را قطع نمايد».

5. نام يا صفت خداوند متعال (به صورت اسم): G فَذَلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ ...F[10]؛ «آن است خداوند، پروردگار حقّ شما»؛ خداوند از آن جهت حقّ است كه ربوبيت و عبادت او ثابت و حقّ است.

6. حقّ در مقابل باطل و ذوالحق: G ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ ...F[11] ؛ «اين به خاطر آن است كه خداوند حقّ است و آنچه را غير از او مي‌خوانند، باطل است».

7. امر واجب، ثابت و لازم: Gإِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالأقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ F[12]؛ «اگر وصيت كند براي پدر و مادر و به مقدار متعارف اين كار بايسته و سزاوار پرهيزگاران است».

8. قرآن: Gفَلَمَّا جَاءهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى‌...F[13]؛ «هنگامي كه حقّ (قرآن) از نزد ما براي آنها آمد، گفتند: چرا مثل همان چيزي كه به موسي داده شد، به اين پيامبر داده نشد».

9. دين اسلام: G لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ ...F[14]؛ «تا حقّ (اسلام) را تثبيت كند و باطل را از ميان بردارد».

10. درست و راست: Gوَعْدَ اللّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِيلاً‌F[15]؛ «وعدة خداوند، حق (درست) است و كيست كه در گفتار و وعده‌هايش، از خدا صادق‌تر باشد».

11. جرم، استحقاق و سزاوار بودن: Gوَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعْتَدُونَF[16]؛ «پيامبران را به ناحق مي‌كشتند‌...».

12. حقّ محض و عدالت خالص: Gوَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاء وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّF[17]؛ «... پيامبران و گواهان را حاضر مي‌سازند و ميان آنها به حقّ داوري مي‌شود».

13. سخن راست، حقيقت و راستي: Gيَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِي دِينِكُمْ وَلاَ تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقِّF[18]؛ «اي اهل كتاب! در دين خود، غلوّ (و زياده روي) نكنيد و دربارة خدا، غير از حقّ (حقيقت) نگوييد».

14. به صورت اسم تفضيل (احقّ) به معناي شايسته‌تر و سزاوارتر: G ... وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ ...F[19]؛ «و همسرانشان براي بازگرداندن آنها در اين مدت، ]از ديگران[ سزاوارترند» و... .[20]

1-1. معاني حقّ و باطل

«حق» در لغت، به معناي نقطه مقابل و نقيض «باطل» است. در لغت نامة دهخدا، معاني متعددي براي واژة حقّ، ذكر شده است؛ مانند: راست كردن سخن، درست كردن وعده، يقين نمودن، ثابات شدن، غلبه كردن به حق، موجود ثابت و نامي از اسامي خداوند متعال.[21]

در فرهنگ المنجد نيز، معاني ذيل براي «حقّ» به كار رفته است: ضدّ باطل، عدل، مال و ملك، حظّ و نصيب، موجود ثابت، امر مقضي، خرم و سزاوار.[22]

گاهي معادل آن در زبان فارسي «هستي پايدار» به كار برده مي‌شود؛ يعني، هر چيزي كه از ثبات و پايداري بهره‌‌مند باشد، حقّ است.[23] در معناي عربي آن نيز، ثبوت و تحقّق نهفته است؛ وقتي مي‌گوييم چيزي تحقق دارد؛ يعني، ثبوت دارد.[24]و[25]

راغب اصفهاني در مفردات مي‌گويد: اصل حقّ به معناي مطابقت و موافقت است.[26] به نظر صاحب تاج العروس «حقّ»؛ يعني «ضد باطل»، صدق و وجود ثابت و... .[27] از مجموع اين معاني مي‌توان به ثبوت، درستي، پايداري و اصيل بودن «حقّ» پي برد.

مقابل آن، مي‌توان به معاني باطل اشاره كرد. صاحب مفردات دربارة معناي لغوي «باطل» مي‌گويد: « باطل چيزي است كه در مقام فحص، ثبات ندارد و در فعل و قول هر دو به كار مي‌رود».[28]

صاحب اقرب الموارد مي‌گويد: «باطل، مقابل حقّ است و آن را فاسد و بي اثر و ضايع مي‌سازد». به نظر صاحب قاموس قرآن نيز باطل آن است كه در قضاوت عمومي، مضمحل مي‌شود و بشر در عين ابتلا به باطل، به ضرر و ناحق بودن آن حكم مي‌كند».[29]

در هر حال «حق» چيز پايداري است كه به خاطر داشتن واقعيت، از اتقان، استواري، بقا و پايداري خاصّي برخوردار است و «باطل» چيز لرزان و ناپايداري است كه به خاطر فقدان واقعيت، گذرا بوده و مكث و بقاي آن، كوتاه و بسيار محدود است. روي اين اساس، دربارة اين دو گفته شده است: «للحقّ دولة و للباطل جولة». حقّ از طريق «تداول» و دست به دست گشتن، پايدار است و باطل فقط نمايشي زودگذر دارد.

صاحب مقاييس اللغة، دربارة لفظ «حقّ» مي‌گويد: «له اصل و احد يدل علي احكام الشيء و صحّة و هو نقيض الباطل ثم يرجع اليه كلّ فرع بجودة الاستخراج»[30]؛ يعني، لفظ حق، ضدّ باطل است و يك ريشه ـ كه حاكي از اتقان و پايداري شيء است ـ بيش ندارد و تمام معاني به ظاهر مختلف آن، با دقت به همين يك معنا بر مي‌گردد. آن گاه در معناي باطل مي‌نويسد: «باطل يك معنا بيش ندارد و آن بي‌واقعيتي است كه ملازم با ناپايداري و كوتاهي مكث و بقاي آن است (هو ذهاب الشيء و قلة مكثه و لبثه)».

اگر به يك شيء حقيقت دار، «حقّ» وبه بي حقيقت «باطل» مي‌گويند، به خاطر واقعيت داري حقّ است كه موجب اتقان و استحكام و پايداري آن مي‌گردد و به خاطر بي حقيقتي باطل است كه طبعاً ناپايدار بوده ومكث و بقايي نخواهد داشت. از مجموعه سخنان مؤلف مقاييس و فرهنگ نويسان ديگر، استفاده مي‌شود كه: «هر چيزي كه به گونه اي با واقعيت (كه نتيجة آن استحكام اتقان، دوام و استمرار است) توأم باشد، «حقّ» خواهد بود و در برابر آن، «باطل» است كه بر اثر فقدان واقعيت، پس از نمايش كوتاهي، نابود و سپري مي‌گردد».[31]

قرآن، جريان هستي را بر اساس «حقّ» مي‌داند و «آن» را اصيل معرّفي مي‌كند و در مقابل، هرچند «باطل» را نفي نمي‌كند؛ اما آن را اصيل نمي‌داند؛ از اين رو با تاريخ خوشبين است و براي انسان، اصالت قائل است. به تعبير قرآن، انسان حنيف و حقّ گرا است؛ يعني، در او ميل به كمال و خير و حقّ بالفطره وجود دارد. در عين حال از آزادي و اختيار نيز برخوردار است (يعني مجبور نيست). لذا ممكن است از مسير خود منحرف شود و حقّ كشي كند، ظلم و ستم نمايد و دروغ بگويد! در اين صورت قرآن اينها را به عنوان جريان‌هاي موقّت مي‌پذيرد. پس در اين بينش باطل، امري نسبي و تبعي است و به عنوان نمود و امري طفيلي مطرح مي‌شود. وقتي ظلم پيدا مي‌شود، ستمگر حسّ ملكوتي و خدايي خود را در مسير غير خدايي (شيطاني) ارضا مي‌كند. بطلان و شرّ از نوعي تغيير مسير پيدا مي‌شود كه لازمه مرتبة وجودي انسان، يعني مختار و آزاد بودن او است.[32]

علامة طباطبايي مي‌نويسد:

«حقّ نقطة مقابل «باطل» است و آن عبارت از حقيقتي است كه در خارج موجود است واز اين نظر كه وجود خارجي دارد، آن را حقّ مي‌گويند (مانند زمين و آسمان و...). همچنين هر چيز كه در حد خود ثبوتي دارد، حقّ ناميده مي‌شود. حقّ مالي و ساير حقوق اجتماعي همه از اين نوع‌اند؛ زيرا از نظر اجتماع، امر ثابتي شمرده مي‌شوند».[33]

«همچنين به خبري مي‌گويند كه در خارج مصداق داشته باشد؛ چنان كه به لحاظ مطابقت داشتنش با خارج، به آن كلمة صدق اطلاق مي‌كنند. بنابراين استعمال «حق» در مورد اعيان خارجي به اين ملاحظه است كه خبر دادن آنها حقّ است».[34]

همين طور «عبارت است از رأي و اعتقادي كه ملازم با رشد و مطابق با واقع باشد و اين همان حكمت است. چون حكمت عبارت است از رأي و عقيده‌اي كه در صدقش محكم باشد و كذبي مخلوط به آن نباشد و فايده‌اش هم محكم باشد».[35]

1-2. آيات قرآني

آياتي چند در قرآن، مسئله «حقّ و باطل»، نزاع و درگيري اين دو و ياري خدا از حقّ و از بين رفتن و نابودي باطل را مطرح كرده كه به بعضي از آنها اشاره مي‌شود:

1.G وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لاعبين لَوْ أَرَدْنَا أَن نَّتَّخِذَ لَهْواً لاتَّخَذْنَاهُ مِن لَّدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَF[36]؛

«و آسمان و زمين و آنچه را كه ميان آن دو است، به بازيچه نيافريديم. اگر مي‌خواستيم بازيچه‌اي بگيريم، قطعاً آن را از پيش خود اختيار مي‌كرديم؛ بلكه حقّ را بر باطل فرو مي‌افكنديم. پس آن را در هم مي‌شكند و به ناگاه آن نابود مي‌گردد. واي بر شما از آنچه وصف مي‌كنيد.». از اين آيه مي‌توان برداشت‌هاي مختلفي داشت؛ از جمله:

الف. در اينجا سخن از ظهور مطلق حقّ و نابودي نهايي و كامل باطل است. باطل ممكن است، مدت كوتاهي جلوه‌گري كند؛ ولي بالأخره عمر آن تمام گشته و خاموش مي‌شود.

ب. حقّ همانند درخت ريشه دار و پرباري است كه طوفان‌ها و تندبادهاي سهمگين نيز نمي‌تواند آن را از جا بكند.

ج. باطل همانند درخت بي ريشه اي است كه از زمين كنده شده و هيچ رشد و نموّ و ثمره‌اي ندارد و از ثبات و قرار محروم است.

د. حقّ بعد از آنكه، مدتي به وسيله باطل پوشانده شد، وقتي به جنگ باطل مي‌آيد، كوبنده و بنيان كن مي‌آيد و باطل را خرد و خمير مي‌كند و به دور مي‌افكند.

و. وعدة پيروزي نهايي براي حقّ و نابودي براي باطل است.

2. Gأَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رَّابِياً وَمِمّا يُوقِدنَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ... يَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثَالَF؛[37]

«از آسمان آبي فرو فرستاد. پس رودخانه‌هايي به اندازه گنجايش خودشان روان شدند وسيل، كفي بلند روي خود برداشت و از آنچه براي به دست آوردن زينتي يا كالايي، در آتش مي‌گذارند، هم نظير آن كفي بر مي‌آيد.خداوند، حقّ و باطل را چنين مثل مي‌زند. اما كف بيرون افتاده از ميان مي‌رود؛ ولي آنچه به مردم سود مي‌رساند، در زمين ]باقي[ مي‌ماند، خداوند مثل‌ها را چنين مي‌زند».

از اين آيه، مطالب زير را مي‌توان برداشت كرد:

الف. حق، همچون آب و فلزاتي است كه واقعيت دارد و باقي مي‌ماند.

ب. باطل همچون كف‌هاي روي آب است كه محكوم به نابودي و اضمحلال است.

ج. حقّ همچون آب و فلزات، مفيد، سودمند و با ثبات است.

د. باطل، همچون كف‌هايي است كه گرچه پر سر و صدا است؛ ولي توخالي، بي ريشه، بي فايده و از بين رفتني است.

هـ . در جريان حقّ و باطل، اين حقّ است كه بر باطل چيره مي‌شود و آن را از بين مي‌برد؛ همان طور كه آب و فلزات، موجب نابودي كف‌ها مي‌شود».

و. كف، روي آب را مي‌گيرد و مي‌پوشاند؛ به طوري كه مانند كف خروشاني ديده مي‌شودكه در حركت است... باطل نيز چنين است كه بر نيروي حقّ سوار مي‌شود و روي آن را مي‌پوشاند؛ به طوري كه اگر كسي ظاهر جامعه را ببيند و به اعماق آن نظر نيندازد، همان قلّه‌هاي شامخ و افراد چشم پركن را مي‌بيند!

ز. باطل به طفيلي «حقّ» پيدا مي‌شود و با نيروي حقّ حركت مي‌كند؛ يعني، نيرو مال خودش نيست؛ بلكه اصالتاً مال حقّ است و باطل با نيروي حقّ حركت مي‌كند.

3. G ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ F[38]؛ «اين بدان سبب است كه خداوند خود حقّ است و آنچه به جاي او مي‌خوانند، آن باطل است و اين خداوند است كه والا و بزرگ است».

براساس اين آيه، خداوند حقّ مطلق است و معبودهاي دروغين، باطل محض هستند. در واقع به جز خدا، همه چيز باطل و بي واقعيت است.

4. Gوَقُلْ جَاء الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاًF[39]؛ «بگو:حقّ آمد و باطل نابود شد. آري، باطل نابود شدني است».

روشن‌ترين مصداق حقّ، پرستش حقّ و نابودي پرستش «معبود‌هاي باطل و پوچ» است. در اين صورت، پرستش او به همين جهت، حقّ خواهد بود. در مقابل چون معبودهاي دروغين فاقد هر نوع كمال‌اند، قهراً پرستش آنها نيز به جهت فقدان ملاك باطل و پوچ خواهد بود. نظير اين آيه است دو آيه ديگر قرآن كه مي‌فرمايد:

الف. Gلِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَF[40]؛ «تا حقّ را ثابت و باطل را نابود گرداند؛ هر چند بزهكاران خوش نداشته باشند».

ب. G قُلْ جَاء الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُF[41]؛ «بگو: حقّ آمد و (ديگر) باطل از سر نمي‌گيرد و بر نمي‌گردد».[42]

5. Gربّنا لولا ارسلت الينا رسولاً... بما اوتي موسي من قبلF[43]؛ «مي گويند: پروردگارا! چرا رسولي به سوي ما نفرستادي تا از احكام تو پيروي كنيم و از مؤمنان باشيم؟ پس چون حقّ از جانب ما بر ايشان آمد، گفتند: چرا نظير آنچه به موسي داده شد، به او داده نشده است؟! آيا به آنچه قبلاً به موسي داده شد، كفر نورزيدند؟»

در اينجا نبوت پيامبر اكرم6 مصداق «حق» معرفي شده است؛ امري كه همواره، با مخالفت و انكار كافران و مشركان رو به رو بود.

6. Gهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَF[44]؛ «او كسي است كه پيامبرش را با هدايت دين درست فرستاد تا آن را بر هرچه دين است، پيروز گرداند، هرچند مشركان خوش نداشته باشند».

براساس اين آيه، خداوند اراده فرموده كه دين حق را بر همة اديان و مكاتب برتري دهد و به رغم مخالفت و كراهت مشركان و دشمنان، حاكميت و گسترش آن را تضمين نمايد.

با توجه به اين آيات و ساير آيات قرآن، ويژگي‌هاي «حق و باطل» را چنين مي‌توان برشمرد:

1. بارزترين ويژگي حقّ و باطل، استواري، ماندگاري و پايداري حقّ و فرسودگي، ناپايداري و تزلزل باطل است. حقّ به جهت داشتن واقعيت، جاوداني و باطل به جهت پيراستگي از حقيقت، موقّتي و خودنمايي آن زايل شدني است.

2. باطل، ظاهري فريبنده و توخالي دارد و در عين حال، خودخواه و بلند پرواز و استكباري است؛ ولي حقّ از هر نوع فريبندگي و تظاهر توخالي، دور بوده از تكبّر و بلند پروازي پيراسته است.

3. بين حقّ و باطل، تعارض و درگيري هست و گاهي اين مبارزه، به صورت مبارزة ايمان وكفر در مي‌آيد. ايمان به خدا و روز رستاخيز، ماية حيات اجتماعي است و در پرتو آن، عدالت اجتماعي، نيز زنده مي‌گردد و عواطف انساني تجلّي خاص مي‌يابد.

4. افكار شيطاني و آراي باطل، تا مدتي آفتاب حقّ را بسان ابرهاي تيره بهاري، مي‌پوشانند؛ ولي اين پرده پوشي، هميشگي نيست و روزي از بين خواهد رفت.

5. باطل بي خاصيت و بي فايده است؛ ولي حقّ، منبع انواع خيرات، بركات و فضايل است.

6. باطل به شكل‌هاي گوناگون و چهره‌هاي مختلف، در صحنه‌هاي متعدّد، خودنمايي مي‌كند. البته در تاريخ، خصلت‌ها و شيوه‌هاي زشتي براي باطل و طرفداران آن بر شمرده شده است؛ از جمله: استكبار گري، برتري جويي (علوّ)، استبعاد (و به اسارت كشيدن توده ها)، استضعاف (و بهره كشي از ديگران)، طغيان و ارتجاع طلبي، اسراف كاري، فساد و ولنگاري، اتراف (و كام جويي)، انكار حقّ، انحصار گري، استبداد به رأي، تفرقه افكني، تظاهر به دينداري، تحميق و تطميع، ادعاهاي پوچ و... .

7. پرتو ناپايدار باطل، از فروغ جاودانة حقّ است و باطل حتّي در خودنمايي موقّت خود، مديون حقّ است و تا از حيث «حقّ» بهره نگيرد، نمي‌تواند خود را «حقّ» جا بزند. بر اين اساس باطل، همواره از بازار آشفته و محيط‌هاي هرج و مرج استفاده كرده و خود را نشان مي‌دهد.[45]

دو. تضادّ و ستيزش حقّ و باطل

بين دو گروه و جبهه حقّ و باطل، همواره نزاع و درگيري وجود دارد و در واقع تضادّ و كشمكش آنها، تاريخ را به حركت در آورده و انسان‌ها را به مقصد و مبدأ خود رهنمون مي‌شود. ائمه «نور» و «نار»، «پيامبران» و «جبّاران»، «رهبران حقيقي» و «دروغين»، «هدايت گران به سوي فرمان‌ها و تعاليم خدا و بهشت سعادت و فلاح و نجات» و «اغواگران به سوي شقاوت واسارت و خفّت و عذاب و دوزخ»، «حزب‌الله» و «جنود شيطان» و... با هم ستيزش و تقابل مستمرّ و طولاني مدتي دارند. در واقع «هدايت و ضلالت»، «عدل و ظلم»، «آزادي و استبداد»، «توحيد و شرك»، «اصلاح و فساد»، «سازندگي و ويرانگري»، «خودپرستي و خدا پرستي»، «علم و جهل»، «فرهنگ و بي‌فرهنگي»، «ارزش‌هاي حقيقي و ضد ارزش ها»، «تخلّق به اخلاق الهي يا ابليسي»، «تكامل يا انحطاط» «نور و ظلمت»، «كفر و ايمان» و... در برابر هم قرار دارند.[46] پيامبران همواره مخالفت خود را با اقدامات و برنامه‌هاي مستكبران و سردمداران زرو زور و تزوير اعلام كرده و منافع نامشروع و باطل آنها را به چالش كشيده‌اند. دعوت اصلي آنان به تحقق عبوديت، خدا‌پرستي، عدالت و معنويت بوده كه با منافع سرشار و دنيوي باطل گرايان تعارض داشته است. باور داران و ايمان آورندگان به رسولان الهي نيز عموماً افراد، تهي دست و تحت ستم جامعه بوده‌اند كه از اطاعت سردمداران كفر و باطل، سرپيچي كرده و به طريق حقّ و ظلم ستيزي گام نهاده‌اند. همه اين عوامل، موجب واكنش شديد جبهه باطل بوده و درگيري ونزاع هميشگي آنان با گروه حقّ و خداپرست را به وجود آورده است.

چنان كه در آيات پيشين گذشت، قرآن كريم تضادّ و مبارزه را در مناسبات جوامع بشري مطرح كرده (همان گونه كه از تضادّ ميان آدم و شيطان و تضادّ در عالم طبيعت نام برده است) و از آن گاهي به عنوان مبارزه ايمان و كفر و گاهي به عنوان مبارزه حقّ و باطل ياد مي‌كند. البته در اين ميان جمعي به سوي حقّ و گروهي به سوي باطل كشيده مي‌شوند و بسياري از درگيري‌ها و جنگ‌ها، در اثر تضادّ ميان اين دو گروه حقّ و باطل، رخ داده كه گاهي به پيروزي حقّ و گاهي به پيروزي باطل انجاميده است. البته با بررسي آيات قراني و شواهد تاريخي، به اين نتيجه مي‌رسيم كه در بيشتر اين ستيزش‌ها، گروه حقّ پيروز و غالب بوده‌اند و خداوند هميشه نصرت و ياري خود را شامل حال آنان كرده است. شهيد مطهري مي‌نويسد: «از نظر قرآن مجيد، از آغاز جهان، همواره نبردي پيگير ميان گروه اهل حقّ وگروه اهل باطل؛ ميان گروهي از تراز ابراهيم و موسي و عيسي و محمد ـ صلوات الله عليهم ـ و پيروان مؤمن آنها و گروهي از تراز نمرود و فرعون و جبّاران يهود و ابوسفيان و امثالهم بر پا بوده است. هر فرعون، موسايي در برابر خود داشته است: Gلكل فرعون موسيF.[47]

به تعبير مولوي همواره دو پرچم ـ يكي سپيد و ديگري سياه ـ در جهان افراشته بود:

دو علم افراخت، اسپيد و سياه

آن يكي آدم، دگر ابليس راه

در ميان آن دو لشكرگاه زفت

چالش و پيكار، آنچه رفت رفت

همچنين دور دوّم، هابيل شد

ضد نور پاك او قابيل شد

همچنين اين دو علم از عدل و جور

تا به نمرود آمد اندر دور دور

ضد ابراهيم سنگ و خصم او

و آن دو لشكر كين‌گزار و جنگجو

چون درازي جنگ آمد ناخوشش

فيصل آن هر دو آمد آتشش

دور دور و قرن قرن، اين دو فريق

تا به موسي و به فرعون غريق

همچنين تا دور عهد مصطفي

با ابوجهل آن سپهدار جفا...

پيروزي‌ها و شكست‌هاي اهل حقّ، بستگي به يك سلسلة عوامل اجتماعي، اقتصادي و اخلاقي داشته است؛ چنان كه امام علي عليه السلام مي‌فرمايد: «حقٌّ و باطلٌ و لِكُلِّ اهلٌ فلئن اَمرَ الباطل لَقَديماً فَعل ولئن قلّ الحقّ فلربّما و لعلّ...».[48]

در قرآن به نقش به اصطلاح مرتجعانه «ملأ»، «مترفين» و «مستكبرين» و نقش حقّ طلبانه «مستضعفين» تصريح شده است. در عين حال از نظر قرآن، آن جهاد مستمرّ پيش برنده اي كه از فجر تاريخ وجود داشته و دارد، ماهيت معنوي و انساني دارد، نه مادي و طبقاتي.[49]

البته همواره اصالت با حقّ بوده و باطل طفيلي است؛ اما واقعيت اين است كه در تمام زمان‌ها، طرفداران حقّ در اقليت بوده و هواخواهان باطل جمعيت بيشتري داشته‌اند. اين در حالي است كه انسان بر اساس فطرت پاك خود، حقّ را دوست مي‌دارد و باطل را طرد مي‌كند! اين بدان جهت است كه طرفداري از حقّ والتزام به آن دشوار است؛ زيرا اين كار، براي انسان تعهدهايي به وجود مي‌آورد كه با نفس راحت طلب انسان، سازگاري ندارد. اما باطل چنان نيست؛ اهل باطل هيچ گونه تعهد و مسئوليتي براي خود نمي‌بينند. آنان عنان نفس را رها كرده و در اعمال شهوت‌ها و جاه طلبي‌ها، براي خود محدوديتي قائل نيستند. حقّ گرايان بايد استوار و پا برجا بمانند و هيچ ترس و وحشتي از دشمنان حقّ به خود راه ندهند؛ چنان كه همه پيامبران و اولياي الهي در طول تاريخ چنين بوده و در مبارزه و جهاد با گروه باطل، استواري و شجاعت‌ها نشان داده‌اند.

حضرت علي عليه السلام از مردم مي‌خواهد كه در طريق حق، به دليل كمي طرفداران آن وحشت نكنند: «ايّها النّاس لا تستوحشوا في طريق الحق لقلة اهله».[50]

آيات قرآني

در آيات زيادي از قرآن، اين مسئله مورد توجه قرار گرفته و مبارزات پيامبران و صالحان با گروه باطل، به روشني بيان شده است. قرآن از طرفي نوعي حالت دو قطبي را در جامعه بر اساس مادي (ماديات)؛ يعني، بر اساس برخورداري‌ها و محروميت‌هاي مادي مطرح مي‌كند كه يك قطب، با عناوين ملأ، مستكبران، مسرفان، مترفان و قطب ديگر با عناوين مستضعفان، توده‌هاي عمومي (ناس)، ذريه (كوچك‌ها و به چشم نياها)، ندارها (ارذلون در گفتار مخالفان) و ... ياد مي‌شود و اين دو قطب در مقابل هم قرار مي‌گيرند.[51]

از طرف ديگر، نوعي حالت دو قطبي در جامعه، بر اساس مفاهيم معنوي طرح مي‌كند كه يك قطب آن كافران، مفسدان، مشركان، منافقان، فاسقان، مختالين، عالين، جباران و ... مي‌باشند و قطب ديگر، مؤمنان، موحدان، متّقيان، صالحان، مصلحان، مجاهدان و شهيدانند. البته با بررسي همه اين موارد، روشن مي‌شود كه جامعه دو قطب بيشتر ندارد: قطب برخوردار و ستمگر (جبهه باطل) و گروه مستضعفان و صالحان كه معمولاً جبهة مؤمنان (گروه حق) را تشكيل مي‌دهند.

در طول تاريخ پيامبران، رهبري گروه مؤمنان (جبهه حق) را در دست داشتند و با تمام قدرت و توان در برابر حبود شيطان و كافران (جبهه باطل)، صف‌آرايي مي‌كردند و در صدد از بين بردن تصوير كريه كفر و باطل از جهان بودند. در مقابل شمار زيادي از زورمندان، زرداران و ستمگران قرار داشتند كه در صدد ريشه‌كني تمامي مظاهر حقّ و حقّ خواهي بودند. بعضي از آيات مربوط به مبارزه حقّ پرستان و باطل را مي‌توان در دسته‌بندي زير بيان نمود:

2 ـ 1. مبارزه هابيل و قابيل

قرآن نخستين مبارزه حقّ و باطل را در ميان فرزندان آدم، در سر گذشت دو فرزند او (هابيل و قابيل) مي‌داند. اين مبارزه موقعي آغاز شد كه هر دو، براي تقرّب به درگاه الهي، عملي را انجام دادند كه از يكي پذيرفته شد و از ديگري قبول نشد. پس دوّمي (قابيل) تصميم به قتل برادر خود گرفت و او را كشت: Gوَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَF[52]؛ «داستان دو فرزند آدم را به حقيقت، براي آنان بخواند... (برادري كه عملش قبول نشد، گفت:) من تو را خواهم كشت. آن ديگري در پاسخ او گفت: ]من چه گناهي دارم،[ خدا عمل پرهيزگاران را مي‌پذيرد».

در نهايت نفس سركش قابيل، او را، بر قتل برادر مصمّم ساخت و وي را كشت و از زيانكاران شد: Gفَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَF.[53]

2 ـ 2. مستكبران، سردمداران گروه باطل

قرآن در مورد قوم شعيب مي‌فرمايد: Gقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَF؛[54] «سران قومش ملأكه تكبّر مي‌ورزيدند، گفتند: اي شعيب! يا تو و كساني را كه به تو ايمان آورده‌اند، از شهر خودمان بيرون خواهيم كرد و يا به كيش ما برگرديد؛ گفت: آيا هرچند كراهت داشته باشم». اشراف و مستكبران قوم شعيب، تهديدهاي زيادي عليه او و يارانش داشتند و از هيچ مانع‌تراشي در برابر آنان فروگذاري نكردند.

در مورد حضرت صالح نيز آمده است: Gقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُواْ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُواْ إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ إِنَّا بِالَّذِيَ آمَنتُمْ بِهِ كَافِرُونَF[55]؛ «سران قوم او كه استكبار مي‌ورزيدند، به مستضعفاني كه ايمان آورده بودند، گفتند: آيا مي‌دانيد كه صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟! گفتند: بي ترديد، ما به آنچه وي بدان رسالت يافته، مؤمنيم. كساني كه استكبار مي‌ورزيدند، گفتند: ما به آنچه شما بدان ايمان آورده ايد، كافريم».

مخالفت گروه باطل با حضرت موسي و عيسي عليه السلام شديدتر و گسترده بوده است: Gوَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِن بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَF؛[56] «و همانا به موسي كتاب (تورات) را داديم و پس از او پيامبراني را پشت سر هم فرستاديم و عيسي پسر مريم را معجزه‌هاي آشكار بخشيديم و او را با «روح القدس» تأييد كرديم؛ پس چرا هر گاه پيامبري چيزي را كه خوشايند شما نبود، برايتان آورد، كبر ورزيديد؟ گروهي را دروغ گو خوانديد و گروهي را كشتيد!»

اين آيه در مورد دشمنان موسي عليه السلام و عيسي عليه السلام است كه استكبار ورزيده، با تكذيب و قتل پيامبران، مؤمنان و يكتا‌پرستان، مخالفت خود را ابراز كرده و در برابر آنها صف آرايي نمودند!

گروه باطل در زمان موسي عليه السلام عبارت بودند از: فرعون، قارون و هامان (مثلث قدرت، ثروت و شيطنت) كه در زمين استكبار و سركشي مي‌كردند و با حقّ پويان دشمني مي‌ورزيدند: Gوَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءهُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَF.[57]

2 ـ 3. مفسدان، تبهكاران گروه باطل

قرآن درباره مبارزه داوود با جالوت و سپاه مفسد و باطل او مي‌فرمايد: Gفَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاء وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَـكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَF[58]؛ «پس آنان را به اذن خدا شكست دادند و داود، جالوت را كشت و خداوند به او پادشاهي و حكمت ارزاني داشت و از آنچه مي‌خواست، به او آموخت و اگر خداوند برخي از مردم را به به وسيله برخي ديگر دفع نمي‌كرد، قطعاً زمين تباه مي‌گرديد؛ ولي خداوند نسبت به جهانيان تفضّل دارد».

درباره بني اسرائيل نيز مي‌فرمايد: G... وَلَقَدْ جَاء تْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم بَعْدَ ذَلِكَ فِي الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَF[59]؛ «قطعاً پيامبران ما، دلايل آشكار براي آنان آوردند؛ ]با اين همه[ پس از آن بسياري از ايشان، در زمين اسراف و زياده‌روي مي‌كنند».

ذالقرنين نيز با يأجوج و مأجوج ـ كه از مفسدان و تباه گران روي زمين بودند ـ مبارزه و درگيري شديدي داشت: Gقَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّاF[60]؛ «گفتند: اي ذوالقرنين! يأجوج و مأجوج، سخت در زمين فساد مي‌كنند؛ آيا ]ممكن است[ مالي در اختيار تو قرار دهيم تا ميان ما و آنان سدّي قرار دهي؟»

حضرت لوط عليه السلام نيز از خداوند مي‌خواست كه در برابر قوم مفسد وتباهگر، او را ياري كند و پيروزش گرداند: G قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَF[61]؛ «]لوط[ گفت: پروردگارا مرا بر قوم فسادكار، غالب (و چيره) گردان».

2 ـ 4. مغروران و نيرنگ بازان

قرآن مي‌فرمايد: G وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نِبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاء رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَF[62]؛ «و بدين گونه براي هر پيامبري، دشمني از شيطان‌هاي انس و جنّ برگماشتيم. بعضي از آنها به برخي براي فريب، ]يكديگر[ سخنان آراسته القا مي‌كنند. و اگر پروردگار تو مي‌خواست، چنين نمي‌كردند. پس آنان را با آنچه به دروغ مي‌سازند، واگذار».

بر اساس اين آيه، همواره پيامبران، دشمنان و مخالفان فراواني داشتند كه مهم‌ترين ويژگي آنها، خود فريبي و نيرنگ بازي بود. اينان همواره با آيات الهي مخالفت كرده، به آنها كفر مي‌ورزيدند.

Gأَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُندٌ لَّكُمْ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلاّ فِي غُرُورٍF[63]؛ «يا آن كس كه خود براي شما ]چون[ سپاهي است كه ياريتان مي‌كند، جز خداي رحمان كيست؟ كافران جز گرفتار فريب نيستند».

2 ـ 5. برتري طلبان گروه باطل (عالين)

يكي از دوره‌هاي سخت مبارزه گروه حقّ با باطل، مربوط به دوران حاكميت فراعنه و مخالفت شديد پيامبران ـ به خصوص حضرت موسي عليه السلام ـ با آنان بود. اين گروه طغيان گر و برتري طلب، نهايت دشمني را با موسي و قومش ابراز داشتند و تحت سلطة فرعون، دعوت‌ها و انذارهاي پيامبران خدا را نپذيرفتند: G فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلاَّ ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ F[64]؛ «سرانجام، كسي به موسي ايمان نياورد؛ مگر فرزنداني از قوم وي؛ در حالي كه بيم داشتند از آنكه مبادا فرعون و سران آنها، ايشان را آزار رسانند و در حقيقت فرعون در آن سرزمين برتري جو و از اسراف كاران بود».

فرعون، با بهره كشي و استضعاف مردم و كشتار فرزندان و زنان، چهره كريهي از جبهه باطل بر جاي نهاد: Gإِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِي الأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَF[65]؛ «فرعون، در سرزمين ]مصر[ سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت. طبقه اي از آنان را زبون مي‌داشت: پسرانشان را سر مي‌بريد، ... وي از فسادكاران بود». اين حضرت موسي عليه السلام است كه با شجاعت تمام او را به راه حقّ دعوت كرد و از فساد و سلطه‌گري بر حذر مي‌داشت: G وَأَنْ لا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍF[66]؛ «و بر خدا برتري مجوييد كه من براي شما، حجتي آشكار آورده‌ام».

2 ـ 6. مترفان، ثروتمندان طغيانگر

قرآن درباره مخالفت اين گروه با پيامبران مي‌فرمايد: G وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلاَّ قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَF[67]؛ «براي هيچ آبادي، پيامبر بيم دهنده اي نفرستاديم، مگر اينكه افراد دارا و خوشگذران، به آنها مي‌گفتند: ما به رسالت شما كافريم».

حضرت نوح عليه السلام نيز با مترفان و اهل كفر و لجاجت، مبارزات پيگير و مداومي داشت: Gوَقَالَ الْمَلأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاء الآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلاّ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَF[68]؛ «و اشراف قومش كه كافر شده و ديدار آخرت را دروغ پنداشته بودند و در زندگي دنيا، آنان را مرفه ساخته بوديم، گفتند: اين ]مرد[ جز بشري چون شما نيست؛ از آنچه مي‌خوريد، مي‌خورد...».

2 ـ 7. جباران و گردن كشان

حضرت هود در برابر قوم سركش و مغرور خود قرار گرفته، همواره با انكار، دشمني و عصيان آنها رو به رو بود: Gوَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُواْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْاْ رُسُلَهُ وَاتَّبَعُواْ أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍF[69]؛ «و اين ]قوم[ عاد بود كه آيات پروردگارشان را انكار كردند و فرستادگانش را نافرماني نمودند و به دنبال فرمان هر زورگوي ستيزه جو رفتند».

از آيات ديگر برمي آيد كه پيغمبران در برابر اين گروه، همواره از خداوند، فتح و پيروزي را خواستار بودند: G‌وَاسْتَفْتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍF[70]؛ «و ]پيامبران از خداوند[ گشايش خواستند و ]سرانجام[ هر زورگوي لجوجي، نوميد شد».

2 ـ 8. كافران، مشركان و منافقان

حضرت محمد صلي الله عليه و آله نيز از همان آغاز دعوت علني به اسلام، با مخالفت تند و شديد كفار و مشركان رو به رو بود و نبردها و درگيري‌هاي حساس و سرنوشت سازي ميان آنان روي داد. پيامبر اسلام ومسلمانان مأمور انذار و مبارزه پيگير با گروه باطل بودند و در اين راه سختي‌ها و ناراحتي‌هاي زيادي را تحمل كردند: Gمُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْF[71]؛ «محمد صلي الله عليه و آله پيامبر خدا است و كساني كه با اويند، بر كافران سختگير هستند...» و Gأَلاَ تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَّكَثُواْ أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّواْ بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُم بَدَؤُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ ... F[72] «چرا با كساني كه پيمان‌هاي خود را شكستند و در صدد بيرون كردن پيامبر برآمدند و در ابتدا با شما «دشمني» آغاز كردند، جنگ نمي‌كنيد؟ آيا از آنها بيم داريد؛ اگر به راستي اهل ايمان هستيد، خداوند سزاوارتر است كه از او بترسيد».

و نيز دستور مي‌دهد كه: Gقَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَF[73]؛ «با آنان نبرد كنيد ]تا[ خدا، با دست‌هاي شما آنها را عذاب كند و خوارشان سازد و شما را بر آنها پيروز گرداند و دل‌هاي گروهي را كه مؤمنند، بهبود بخشد».

قرآن كريم مي‌فرمايد: Gيَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُF[74]؛ «اي پيامبر! با كافران و منافقان، جهاد كن و بر آنها سخت بگير؛ جايگاهشان جهنّم است و چه بد سرنوشتي دارند».

و نيز: Gيَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ وَمَا نَقَمُواْ إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ فَإِن يَتُوبُواْ يَكُ خَيْراً لَّهُمْ وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللّهُ عَذَاباً أَلِيماً فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍF‌[75]؛ «به خدا سوگند مي‌خورند كه ]سخنان زننده در غياب پيامبر[ نگفته‌اند؛ در حالي كه قطعاً سخنان كفر آميز گفته اند و پس از اسلام، كافر شده‌اند و تصميم ]به كار خطرناكي[ گرفتند كه به آن نرسيدند. آنها فقط از اين انتقام مي‌گيرند كه خداوند و رسولش آنان را به فضل ]و كرم[ خود بي‌نياز ساختند؛ ]با اين حال[ اگر توبه كنند، براي آنها بهتر است و اگر روي گردانند، خداوند آنها را در دنيا و آخرت به مجازات دردناكي كيفر خواهد داد و در سراسر روي زمين، نه وليّ و حامي دارند و نه ياوري».

اين كافران، همان‌هايي هستند كه در طول تاريخ، با پيامبران خدا دشمني كرده و بسياري از آنان را به شهادت رسانده‌اند: Gبِأَنَّهُمْ كَانُواْ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ‌F[76]؛ «... آنان، آيات الهي را انكار مي‌كردند و پيامبران را به نا روا مي‌كشتند».

اين مسئله بعد از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله نيز ادامه يافت و گروه باطل، همواره با حقّ پويان و اولياي الهي ـ به خصوص امامان شيعه ـ دشمني و خصومت فراواني داشتند. طبري از اميرمؤمنان علي عليه السلام نقل كرده است: «همانا مكر و حيله‌اي كه امّت‌هاي گذشته نسبت به خلفا و اوصياي پيامبران نمودند، اين امت نيز نسبت به من و فرزندانم مرتكب خواهند شد»[77].

البته اين سؤال هميشه مطرح است كه چرا بين اين دو جبهه منازعه بوده و چرا گروه باطل، قدرت و سلطه ظاهري داشته است؟ البته هركجا پيامبران و مؤمنان گام نهاده‌اند، پيروزي و نصرت الهي با آنان بوده است و يا در اين نبردها غالب و چيره بودند و يا اينكه با عذاب الهي دشمنانشان نابود شدند. شهيد مطهري مي‌نوسيد: «... حقّ اصيل است و باطل غير اصيل و هميشه بين امر اصيل و غير اصيل، اختلاف و جنگ است؛ ولي اين طور نيست كه حقّ هميشه مغلوب باشد و باطل هميشه غالب. آن چيزي كه استمرار داشته و زندگي و تمدّن را ادامه داده، حقّ بوده است و باطل نمايشي بوده كه جرقه‌اي زده بعد خاموش شده و از بين رفته است... ]بر اين اساس[ جنگ ميان حقّ و باطل هميشه وجود داشته است. انسان مي‌بيند كه باطل به طور موقّت مي‌آيد و حقّ را مي‌پوشاند؛ ولي آن نيرو را ندارد كه بتواند به صورت دائم باقي بماند و عاقبت كنار مي‌رود»[78]

با اين حال علت موفقيت‌هاي ظاهري «باطل» در بعضي مواقع، چند چيز مي‌تواند باشد؛ از جمله:

1. استفاده فراوان از امكانات مادي و ابزارهاي چپاولگري و سلطه جويي؛

2. بهره گيري از انواع روش‌ها ـ مشروع يا نامشروع ـ جهت رسيدن به اهداف و خواسته‌هاي خود؛

3. وحدت و انسجام فراوان ميان اهل باطل و اطاعت بي چون چرا از رهبران و سردمداران مفسد و شرور خود؛

4. آميختگي باطل با حقّ و ظهور آن در چهرة حق؛

5. بهره گيري از مظاهر حقّ و حقيقت و به خدمت گرفتن آنها و... .

حضرت علي عليه السلام در اين زمينه مطالب زيبا و نغزي دارند كه به دو مورد آنها اشاره مي‌شود:

الف. «فلو انّ الباطل خلقن من مزاج الحق لم يخف علي المرتادين»[79]؛ «اگر باطل از آميزش با حقّ خالص شود، بر حقّ جويان مخفي نخواهد ماند».

ب. «و لو انّ الحق خلص من لبس الباطل، انقطعت عنه السنّ المعاندين»[80]؛ «اگر حقّ از آميزش با باطل رهايي يابد، زبان دشمنان قطع مي‌شود».

سه. پيروزي حقّ بر باطل

با توجه به آيات و شواهد تاريخي گوناگون، روشن مي‌شود كه تاريخ چيزي جز انعكاس درگيري پايدار و بي امان حقّ و باطل نيست. رويارويي طرفداران اين دو از سپيده دم تاريخ تاكنون، به طور مداوم و در ميدان‌هاي گوناگون حيات جريان داشته و پيروزي و شكست، دست به دست گرديده است. البته قدرت غيبي خداوند، هميشه ياور حقّ پرستان و مؤمنان بوده است.

در روند تاريخ مقاطع بسياري پيش آمده كه حقّ و رهروان راهش، در «ضعف و فشار» و باطل و ميدان دارانش در «تاخت و تاز» بوده اند؛ ولي سرانجام تاريخ طبق سنّت الهي، از آن حقّ و حقّ طلبان است و حاكميت خط انبيا، بر تمامي قلوب و نفوس تحقق خواهد يافت قرآن نويدگر اين حقيقت است كه در مبارزة طولاني و پر دامنه حقّ و باطل، سرانجام حقّ پيروز است و باطل محتوم به اضمحلال و انهدام و فنا.[81]

قرآن در آيه شريفه G...كذلك يضرب الله الحقّ و الباطلF؛ براي مجسّم ساختن حقّ و باطل مثالي گفته كه مخصوص به زمان و مكان معيني نيست. صحنه‌اي است كه همه ساله در نقاط مختلف جهان در مقابل چشم انسان‌ها مجسّم مي‌شود و اين نشان مي‌دهد كه پيكار حقّ و باطل يك پيكار موقّت و موضعي نيست ... اين مسئله هميشه جريان دارد؛ مگر آن زماني كه جهان و انسان‌ها به صورت يك جامعه ايده آل (همچون جامعة عصر قيام مهدي(عج)) در آيد كه پايان اين مبارزه اعلام گردد. لشگر حقّ پيروز و بساط باطل برچيده شود و بشريت وارد مرحله تازه‌اي از تاريخ خود گردد و تا زماني كه اين مرحلة تاريخي فرا نرسد، بايد همه جا در انتظار برخورد حقّ و باطل بود و موضع گيري لازم را در اين ميان در برابر باطل نشان داشت.[82]

در تفسير آيه Gقل جاء الحق و زهق الباطلF نيز آمده است: «بر اساس احاديث، قيام مهدي(عج) از روشن ترين مصداق‌هاي اين آيه است و نتيجه آن، پيروزي نهايي حقّ بر باطل در سراسر جهان است. اين قانون كلي الهي و قاموس تخلّف ناپذير آفرينش (پيروزي حق)، در هر عصر و زماني، مصداقي دارد. قيام ]و بعثت[ پيامبر صلي الله عليه و آله و پيروزي آن حضرت بر لشكر شرك و بت پرستي و نيز قيام مهدي(عج) بر ستمگران و جبّاران جهان، از چهره‌هاي روشن و تابناك آن قانون عمومي است. اين قانون الهي، رهروان راه حقّ را در برابر مشكلات اميدوار و نيرومند و قوي و پر استقامت مي‌دارد و به ما در همه تلاش‌هاي اسلامي نشاط مي‌بخشد.

بر اين اساس، در بعضي از روايات، جملة Gجاء الحق و زهق الباطلF به قيام مهدي(عج) تفسير شده است...[83] اين بشارتي است در زمينه پيروزي حقّ بر باطل و ايمان بر كفر... نمونه گستردة آن (حكومت عدل)، ظهور حكومت حقّ و عدالت در تمام كرة زمين به وسيله مهدي(عج) است»[84].

از ديدگاه شهيد مطهري:

در طول تاريخ، هميشه حقّ و باطل با يكديگر، در حال جنگ بوده اند؛ ولي قرآن وعدة پيروزي نهايي حقّ بر باطل را مي‌دهد؛ آن چنان كه هيچ نشانه اي از باطل باقي نماند و اين را سرنوشت نهايي تاريخ مي‌داند. لذا توصيه مي‌كند كه ايمان داشته باشيد... كه برتري مال شما (مؤمنان) است. از كمي خودتان و زيادي آنها، بيم نداشته باشيد. از مال فراوانشان كه ثروت‌هاي دنيا را انباشته اند، ترس نداشته باشيد. از اسلحه و زور فراوانشان نترسيد؛ فقط مجهز به ايمان و حقيقت باشيد. مؤمن واقعي باشيد، انسان واقعي باشيد. اگر چنين شديد، پيروزي از آن شما است.[85]

بر اين اساس قرآن در مبارزه مداوم «حقّ و باطل» انسان را به جانبداري و پاسداري از حقّ فرا مي‌خواند و هشدار مي‌دهد كه مبادا بهانه‌ها و مشكلات و هواهاي نفساني در اين پيكار، امر را بر انسان مشتبه كند و يا انسان در صدد چنين اشتباه كاري بر آيد و بر حقّ لباس باطل بپوشاند و يا به باطل پوشش حقّ دهد.

حق بايد استقرار يابد و باطل زدوده شود، هر چند كه بر خود شخص و يا ديگران گران آيد. اصولاً قرآن باطل را زوال پذير و حقّ را جاويدان ترسيم مي‌كند و حقّ را معيار اصلي سنجش‌ها و ارزش گذاري‌ها تلقي مي‌كند. چنان كه پيش‌تر نيز اشاره شد، قرآن مي‌فرمايد: «حق را بر باطل مي‌زنيم تا باطل را از ميان بردارد؛ در اين هنگام است كه اين حقيقت آشكار مي‌شود كه باطل رفتني و زايل شدني است (فاذا هو زاهق)[86]» و نيز مي‌فرمايد: «بگو اينك حقّ آمد و باطل از ميان رفت، زيرا كه باطل نابود شدني است: Gوَقُلْ جَاء الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاًF[87]».

در اين رابطه مي‌توان به آيات زيادي در قرآن برخورد كه به بعضي از آنها اشاره مي‌شود:

1. Gَيُرِيدُ اللّهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَF[88]؛ «خداوند مي‌خواهد حقّ را با كلمات خود تقويت و ريشه كفر و كافران را قطع كند تا حقّ تثبيت شود و باطل از ميان برود، هر چند مجرمان را خوش نيايد».

2. G قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلاّمُ الْغُيُوبِ قُلْ جَاء الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُF[89]؛ «]اي پيامبر[ بگو: پروردگارم حقّ را ]بر روي باطل[ پرتاب مي‌كند و داناي نهان‌ها است. بگو: حقّ بيامد و باطل نه ]كاري را[ آغاز مي‌كند و نه دوباره به انجام رساند».

3. Gَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِF[90]؛ «خداي متعال، باطل را نابود مي‌سازد و حقّ را، با كلمات خويش، استقرار مي‌دهد».

4. G بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌF[91]؛ «حق را بر روي باطل مي‌افكنيم و ]حق[، باطل را در هم مي‌شكند و آن (باطل) يكباره از ميان مي‌رود».

براساس بعضي ديگر از آيات خداوند، پيامبران خود و فرمانبران و پيروان آنان را كمك و ياري مي‌كند و پيروزي و چيرگي مي‌بخشد:

1. Gفَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَF‌[92]؛ «به راستي گروه خداي متعال، چيره و غالب است».

2. Gإِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الأَشْهَادُF[93]؛ «ما به يقين فرستادگانمان و كساني را كه ايمان آورده‌اند، در زندگي اين جهاني و روزي كه گواهان مي‌ايستند، ياري مي‌كنيم».

3. Gثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقّاً عَلَيْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِينَF[94]؛ «آن‌گاه فرستادگانمان و نيز كساني را كه ايمان آورده‌اند، مي‌رهانيم. بر عهدة ما است كه مؤمنان را نجات دهيم».

4. Gيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْF[95]؛ «اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! اگر خداي متعال را ياري كنيد، ياريتان مي‌دهد و گام‌هايتان را استوار مي‌سازد».

5. Gكَتَبَ اللَّهُ لأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِيF‌[96]؛ «خداوند مقرّر كرده است كه به يقين، من و فرستادگانم چيره مي‌شويم».

در بعضي از آيات نيز قرآن وعدة پيروزي اهل حقّ را در همين دنيا مي‌دهد:

1. Gوَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَF[97]؛ «سست مشويد و اندوهگين مباشيد كه شما اگر ]واقعاً[ مؤمن باشيد، برتريد».

2. Gوَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَF[98]؛ «خداي متعال به كساني از شما كه ايمان آورده و كارهاي شايسته كرده‌اند، وعده داده است كه در زمين جانشينشان سازد...».

3. Gوَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الأَرْضِF[99]؛ «مي خواستيم بر كساني كه در آن سرزمين زبون شده بودند، منّت نهيم و آنان را پيشواياني سازيم و آنان را وارث ]آن سرزمين كنيم[ و در آن سرزمين فرمانروايي‌شان دهيم».

4. Gإِنَّ الأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَF[100]؛ «زمين از آن خداي متعال است و آن را به هر كس از بندگان خويش كه بخواهد، وا مي‌گذارد و سرانجام ]نيك[ از آن پرهيزگاران است».

5. Gوَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَF[101]؛ «در زبور، پس از آن كتاب ]آسماني[ نوشتيم كه زمين را بندگان شايستة من به ميراث مي‌برند».

در بسياري از روايات و تفاسير شيعي، آيات ياد شده، به ظهور و پيروزي نهايي امام زمان(عج) ـ به عنوان رهبر گروه حقّ ـ و غلبه مؤمنان و يكتاپرستان در آن دوران، تفسير و تأويل شده است. در صفحات بعدي به اين آيات و روايات اشاره خواهد شد.

با توجه به اين وعده‌هاي قرآني، به دست مي‌آيد كه نقطه پاياني تضادّ و درگيري حقّ و باطل، غلبه و پيروزي ايمان و حقّ و نابودي كفر و باطل است. بدين صورت كه در عصري حقّ به اوج قدرت و كمال خود مي‌رسد و زمينه براي فتح و پيروزي آن به وجود مي‌آيد. باطل نيز به نهايت قدرت رسيده و به انحطاط و فساد كشيده مي‌شود. وقتي هر دو به نهايت خود رسيدند، حقّ با امداد خداوند و آگاهي و توانايي مومنان و صالحان، بر باطل غلبه مي‌كند و كافران و مفسدان نابود مي‌شوند و قدرت و سلطة شيطان از بين مي‌رود. پس پيروزي نهايي با دين حقّ و ايمان، غلبه قطعي صالحان و متقيان، كوتاه شدن دست ظالمان و مستكبران و آينده روشن و سعاتمندانة بشر است.

مهدويت، فرجام نزاع حقّ و باطل

كشمكش و نزاع حقّ و باطل، ايمان وكفر و خير و شرّ هميشگي و پايدار نيست و سرانجام بايد با پيروزي يك طرف و شكست و نابودي جبهه ديگر پايان يابد. اين مسئله، هم از طريق «فلسفة تاريخ» قابل توضيح است و هم ادله عقلي و نقلي متعدّدي بر آن دلالت دارد. بر اين اساس، شواهد قرآني و روايي، بيانگر پيروزي نهايي حقّ بر باطل در عصر مهدي موعود است. در واقع نقطه اوج و متعالي تاريخ، پيروزي آن حضرت بر سپاه «كفر و شرّ و ظلمت» و «تحقق حاكميت حقّ و ايمان و نور» است. در «عصر ظهور»، تمامي نيروهاي اهريمني و شيطاني فرجام ذلّت باري خواهند داشت و قدرت و شوكت ظاهري و باطل آنها از هم فرو خواهد پاشيد.

از ديدگاه اسلام حضرت مهدي(عج) رهبري گروه حقّ و حزب خدا را در دست مي‌گيرد و با تمام توان به جنگ نهايي با جبهه كفر و باطل و جنود شيطان مي‌پردازد و در تحقق وعده‌هاي حتمي الهي، پيروز مي‌شود و تاريخ به شكوهمند ترين فرجام خود مي‌رسد.

اين وعده قطعي و حتمي خداوند، تخلف نمي‌پذيرد و حقّ با تمام توان و شكوه به پيروزي مي‌رسد. از مجموع آيات و روايات استنباط مي‌شود كه قيام مهدي موعود(عج) آخرين مرحله از مبارزات حقّ در برابر باطل است. او تحقق بخش آرمان‌ها و خواسته‌‌هاي همه پيامبران و اولياي الهي است. به گفته شهيد مطهري:

از آيات قرآن استفاده مي‌شود كه ظهور مهدي موعود(عج)، حلقه اي است از حلقات مبارزه اهل حقّ و اهل باطل كه به پيروزي نهايي اهل حقّ منتهي مي‌شود. سهيم بودن يك فرد در اين سعادت، موقوف به اين است كه آن فرد عملاً در گروه اهل حقّ باشد. آياتي كه بدان‌ها در روايات استناد شده است، نشان مي‌دهد كه مهدي موعود(عج) مظهر نويدي است كه به اهل ايمان و عمل صالح داده شده است؛ مظهر پيروزي نهايي اهل ايمان[102].

در طول تاريخ گذشته و آينده، نبردهاي انسان تدريجاً بيشتر جنبه عقيدتي و مسلكي پيدا كرده و مي‌كند و انسان تدريجاً از لحاظ ارزش‌هاي انساني، به مراحل كمال خود؛ يعني به مرحله انسان آرماني و جامعه آرماني نزديك تر مي‌شود تا آنجا كه در نهايت امر، حكومت و عدالت؛ يعني حكومت ارزش‌هاي انساني ـ كه در تعبيرات اسلامي از آن حكومت مهدي تعبير شده است ـ مستقر خواهد شد و از حكومت نيروهاي باطل و حيوان مآبانه و خود‌خواهانه و خودگرايانه اثري نخواهد ماند.[103]

يك. تصوير پيروزي حق

در روايات به زيبايي، صحنة پيروزي حقّ بر باطل تصوير تصوير شده است:

ـ در اين هنگام فجر دولت حقّ مي‌دمد و تاريكي باطل را صحنة گيتي برچيده مي‌شود (فعندها تيلألؤ صبح الحقّ وينجلي ظلام الباطل)[104]؛

ـ زماني كه قائم قيام كند، هر دولت باطلي از بين مي‌رود (اذا اقام القائم، ذهبت دولة الباطل)[105]؛

ـ خداوند حقّ را به دست آنان، ظاهر مي‌كند و باطل را با شمشيرهايشان نابود مي‌سازد (يظهر الله الحق بهم و يخمد الباطل بأسيافهم)[106]؛

ـ خداوند به دست او، حقّ را پايدار و پيروز و باطل را نابود مي‌كند (يحقّ الله به الحقّ و يزهق الباطل)[107]؛

ـ خداوند آنان (مهدي و يارانش) را مالك شرق و غرب جهان نموده، آيين اسلام را پيروز مي‌گرداند و بدعت‌ها و باطل‌ها را به دست او و يارانش نابود مي‌سازد (يملّكهم الله مشارق الارض و مغاربها و يظهر الدين و يميت الله ـ عزّوجل‌ـ به و باصحابه البدع و الباطل)[108]؛

ـ قائم ما اهل بيت وقتي قيام كند، بر دولت باطل چيره مي‌شود (القائم منّا اهل البيت اذا قام، غلب دولة الباطل)[109]؛

ـ بعد از دولت قائم، براي هيچ كس، دولتي مقدر نشده است (ليس بعد دولة القائم لاحد دولة)[110]؛

ـ همانا نابودي پادشاهان ستمگر و ظالم به دست قائم ما است (انّ زوال ملك الجبابرة و الظلمة علي يد القائم منّا)[111]؛

ـ زمين را از دشمنان من پاك و ميراث دوستانم مي‌كند (اطهّر الارض من اعدائي و اورثها اوليائي)[112]؛

ـ حكمرانان ستم پيشه را عزل مي‌كند و زمين را از هر انسان نيرنگ باز و فريبكاري پاك مي‌سازد (ليعزلنّ عنكم امراء الجور و ليطهّرن الارض من كل غاش)[113] و... .

بر اساس پاره‌اي از احاديث قيام مهدي(عج) زماني رخ خواهد داد كه سعيد و شقي (گروه حقّ و باطل) به نهايت كار خود رسيده باشند؛ يعني، هر چه اين حركت تاريخ رو به جلو مي‌رود، هم شقي شقي تر و هم سعيد سعيدتر مي‌شود. شيخ صدوق روايتي از امام صادق عليه السلام نقل مي‌كند بر اينكه: اين امر تحقق نمي‌پذيرد؛ مگر اينكه هر يك از شقي و سعيد به نهايت كار خود برسد. براساس روايتي در عصر ظهور، گروه حقّ و گروه باطل براي مبارزه نهايي با نداي آسماني دعوت مي‌شوند. در روايتي از امام صادق عليه السلام نقل شده است: «لاتذهب الدنيا حتّي ينادي مناد من السماء يا اهل الحقّ اجتمعوا فيصيرون في صعيد واحد، ثمّ ينادي مرّ، اخري يا اهل الباطل اجتمعوا فيصيرون في صعيدو احد...»[114]؛ «دنيا به آخر نمي‌رسد تا وقتي كه ندا كننده‌اي از آسمان بانگ مي‌زند كه اي اهل حقّ! يك جا جمع شويد. پس همةشان در يك سرزمين جمع مي‌شوند. بعد از آن، دفعه ديگر ندا مي‌كنند: اي اهل باطل! به يك جا جمع شويد؛ پس اينان نيز در يك سرزمين جمع مي‌شوند...».

پس سخن در اين است كه گروه «سعداء» و گروه «اشقياء»، هر كدام به نهايت كار خود برسند، نه اينكه سعيدي در كار نباشد و فقط اشقياء به منتها درجة شقاوت برسند. در روايات اسلامي، سخن از گروهي زبده است كه به محض ظهور امام به آن حضرت ملحق مي‌شوند. به هر حال از مجموع آيات و روايات استنباط مي‌شود كه «قيام حضرت مهدي(عج)»، پايان بخش عمر گروه باطل و اهل شقاوت است و در اين دوران صالحان وحق پويان، به رهبري آن حضرت، اهل نجات و ظفرمندي خواهند بود. در اينجا بعضي از اين آيات و روايات نقل مي‌شود.

دو. آيات و روايات پيروزي

2-1. نابودي و براندازي باطل

جابر مي‌گويد: شنيدم امام باقر عليه السلام درباره آية شريفة Gلِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَF[115] مي‌فرمود: «مراد اين است كه قائم(عج)، حقّ آل محمد را تثبيت كند و باطل را براندازد...».[116]

امام باقر عليه السلام در تفسير آيه Gوَقُلْ جَاء الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاًF[117] فرمود: «هنگامي كه امام قائم قيام كند، دولت باطل برچيده مي‌شود، «اذا اقام القائم ذهبت دولة الباطل».[118]

امام صادق عليه السلام در تفسير آيه Gهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِF[119] فرمود: «مقصود قائم ما است كه اهل باطل را با شمشير فرو مي‌گيرد».[120]

حضرت باقر عليه السلام در تفسير آية Gوَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىF[121] فرمود: «مقصود از «نهار»، قائم آل محمد صلي الله عليه و آله است؛ چون ظاهر شود، باطل را محو كند و از بين ببرد...».[122]

2-2. نابودي شيطان (رهبر گروه باطل)

در روايتي آمده است: «حكومت ابليس تا روز قيامت است و آن روز قيام قائم است».[123]

وهب بن جميع مي‌گويد: از حضرت صادق عليه السلام پرسيدم: اينكه خداوند به شيطان فرمود: Gفانك من المنظرين الي يوم الوقت المعلومF، اين وقت معلوم چه زماني است؟ آن حضرت فرمود: خداوند تا روز قيام قائم ما به شيطان مهلت داده است. وقتي (قائم قيام مي‌كند)، به مسجد كوفه مي‌رود؛ در آن هنگام شيطان ـ در حالي كه با زانوان خود راه مي‌رود ـ به آنجا مي‌آيد و مي‌گويد: اي واي بر من از امروز! پس حضرت مهدي، پيشاني او را مي‌گيرد و گردنش را مي‌زند و آن هنگام، روز وقت معلوم است كه مهلت شيطان به پايان مي‌رسد».[124]

امام كاظم عليه السلام نيز فرمود: «يبيد به كل جبّار و يهلك علي يده كل شيطان مريد»[125]؛ «... به دست او هر جبّار سرسختي نابود مي‌شود و هر شيطان سركشي نابود مي‌گردد».

2-3. پيروزي و غلبه حزب الله (جبهه حق)

حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله در روايتي به معرفي جانشينان بعد از خود پرداخت؛ آن گاه كه به امام حسن عسكري رسيد، فرمود: «بعد از او فرزندش مهدي، قائم و حجت خوانده مي‌شود و غايب خواهد شد تا زماني كه بيرون آيد و ظهور كند. پس زمين را از عدل و داد آكنده سازد، آن طور كه از جور و ستم پر شده باشد. خوشا به حال صبر كنندگان و بردباران غيبت او و خوشا به حال كساني كه ايشان را دوست مي‌دارند. خداوند در وصف آنان فرمود: Gأُوْلَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَF؛[126] (آنان حزب الله اند، بدانيد ]و آگاه باشيد كه[ حزب الله، پيروز است)».[127]

2-4. نابودي مشركان و كافران

زراره مي‌گويد: از امام باقر عليه السلام از تأويل آيه Gوَقَاتِلُواْ الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةًF‌[128] پرسيدند، حضرت فرمود: «موقع تأويل اين آيه نرسيده است. هر كس قيام قائم ما را درك كند و او را ببيند، تأويل آن را مي‌بيند. دين محمد تا جايي كه شب و روز است، گسترش مي‌يابد؛ به گونه‌اي كه در روي زمين مشركي نباشد (حتي لايكون شرك علي ظهر الارض)؛ همان گونه كه خداوند فرموده است».[129]

امام صادق عليه السلام در تفسير آيه Gهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِF[130] فرمود: «به خدا سوگند! تأويل اين آيه به مرحله اجرا نمي‌آيد؛ مگر آنكه قائم ما مهدي(عج) ظهور كند. تمام مشركان در روي زمين محو مي‌شوند؛ تا جايي كه سنگ به سخن آيد و به مؤمن گويد: اي مؤمن! درون من كافري است، مرا بشكن و او را به قتل برسان».[131]

در روايتي از امام صادق عليه السلام نيز آمده است: «... يسومهم خسفاً و يسقيهم بكأس مصبرة و لايعطيهم الاّ السيف هرجا»[132]؛ «... ]ظالمان و كافران[ را خوار و ذليل خواهد كرد و جام زهرآگين به كامشان خواهد ريخت و با شمشير با آنان برخورد خواهد كرد».

2-5. نابودي جباران و فراعنه

از امام باقر عليه السلام و امام صادق عليه السلام در تفسير آيه Gوَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَF[133]؛ روايت شده است: «اين آيه درباره صاحب الامر است كه در آخر الزمان، ظهور مي‌كند و جبّاران و فراعنه را نابود مي‌سازد (يبيد الجبابرة و الفراعنة) و شرق و غرب عالم را مالك مي‌شود و آن را از عدل آكنده مي‌سازد؛ همان طور كه از ستم پر شده بود».[134]

در روايتي آمده است: «به دست او هر جباري نابود مي‌شود و هر شيطان سركشي، هلاك مي‌گردد (يبيد به كل جبار عنيد و يهلك علي يده كل شيطان مريد)».[135]

2-6. مكافات و عذاب پيروان باطل

در تفسير آيه Gحَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَاناً وَأَضْعَفُ جُنداًF[136] آمده است: امام صادق عليه السلام فرمود: Gإذا رأوا ما يوعدونF، قيام قائم ما است و آن ساعتي است كه پيروان باطل خواهند ديد و عذاب خدا را به دست تواناي قائم آل محمد6 خواهند ديد كه در پيشگاه امام زمان چه جاي بدي دارند و چقدر ناتوانند».[137]

2-7. ذلت و خواري دشمنان حق

امام علي عليه السلام در تفسير آيه Gوَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا ...F[138] مي‌فرمايد: «اين گروه آل محمد صلي الله عليه و آله هستند؛ خداوند مهدي آنان را بعد از زحمت و فشاري كه بر آنان وارد مي‌شود، بر مي‌انگيزد و به آنها عزت مي‌دهد و دشمنانشان را ذليل و خوار مي‌كند».[139]

آن حضرت همچنين مي‌فرمايد: «مستعضعفان زمين ـ كه در قرآن از آنان ياد شده و خداوند آنها را پيشوا قرار مي‌دهد ـ ما اهل بيت هستيم. خداوند مهدي ما را بر خواهد انگيخت؛ پس ايشان را عزّت و دشمنانش را ذلّت خواهد داد».[140]

2-8. نابودي ستمگران و پادشاهان ظالم

امام باقر عليه السلام در ذيل آيه شريفه Gيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حقّ جِهَادِهِ ... فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاكُمْF[141] فرمود: «مراد از كساني كه نماز به پاداشته و زكات مي‌دهند، آل محمد صلي الله عليه و آله و اصحاب آن بزرگوار مي‌باشند كه خداوند، آنان را مالك شرق و غرب عالم مي‌كند و به دست (مهدي)، ظلم و ستمگران را ريشه كن مي‌سازد و اهل بدعت و باطل را نابود مي‌كند و اثري از ستم باقي نمي‌گذارد و امر به معروف و نهي از منكر مي‌كند».[142]

در روايتي آمده است: «همانا نابودي پادشاهان ستمگر و ظالم به دست قائم ما است (ان زوال ملك الجبابره و الظلمه علي يد القائم منا).[143]

همچنين نقل شده است: «]مهدي[، حكمرانان ستم پيشه را عزل مي‌كند و زمين را از هر انسان نيرنگ باز و فريب‌كاري پاك مي‌سازد».[144]

2-9. تغيير وضع جهان و سپري شدن دوران باطل

مردي از امام صادق عليه السلام از تفسير آيه Gبَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَF[145] پرسيد، حضرت فرمود: «مقصود ماييم كه قائم به امر خدا، يكي پس از ديگري هستيم تا اينكه صاحب شمشير (حضرت بقية الله)، بيايد و در هنگامه آمدن صاحب شمشير، امر به گونه‌اي ديگر خواهد شد».[146]

يكي از نمودهاي روشن تغيير وضع جهان، نابودي باطل و سپري شدن وقت آن است؛ چنان كه امام باقر عليه السلام در تفسير آيه Gوَقُلْ جَاء الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاًF[147] فرمود: هنگامي كه قائم قيام كند، دوران دولت باطل سپري خواهد شد».[148]

2-10. فتح و پيروزي حقّ طلبان با نصرت الهي

در تفسير آيه Gوَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَF[149] آمده است: «فتح و پيروزي به دست تواناي بقية الله(عج) در دنيا خواهد بود و اين مژده‌اي براي مؤمنان است».[150]

در تفسير‌ آيه Gوَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَF[151] آمده است: «نصر الهي در اين آيه، به معناي ظهور قائم عليه السلام است».[152]

امام باقر عليه السلام مي‌فرمايد: «قائم ما، ياري شده با ]سپاه[ ترس و تأييد شده به وسيله نصرت ]الهي[ است. زمين براي وي در هم پيچيده مي‌شود».[153]

امام علي عليه السلام نيز فرموده است: «ترس و رعب پيشاپيش او حركت مي‌كند. هيچ دشمني با او برخورد نمي‌كند؛ مگر اينكه شكست مي‌خورد».[154]

2-11. حاكم ساختن اسلام و غلبه بر مذهب باطل

در تفسير آية Gوَعْدَ اللَّهِ لا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَF[155] آمده است: «پيامبر اسلام به حذيفة بن يمان فرمود: اي حذيفه!، اگر در دنيا تنها يك روز باقي بماند، خداوند آن روز را چنان طولاني كند تا مردي از اهل بيت من، حكومت كند و اسلام را حاكم گرداند. به درستي كه خداوند خلاف وعده نمي‌كند و خداي سبحان بر وعدة خود توانا است»، پس فرمود: Gوالله لا يخلف وعدهF.[156]

امام سجاد عليه السلام درباره آيه شريفه Gيُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَF[157] فرمود: «نور، در اين آيه، امامت است و خداوند متعال، امامت را به ظهور قائم به اتمام مي‌رساند و او را بر همه مذاهب باطل غلبه دهد؛ به طوري كه جز خداي يگانه پرستش نشود».[158]

نتيجه گيري

1. براساس شواهد قرآني، روايي و تاريخي، پيكار و نزاع مستمر و دائمي بين دو گروه حقّ و باطل وجود دارد؟ در يك جبهه پيامبران، جنود رحمان، حزب الله، يكتاپرستان و مؤمنان، قرار دارند كه نمايندة نور، حقّ، رخير، كلمة توحيد، ايمان، عدالت و انسانيت‌اند. در صف مقابل، مستكبران، جنود شيطان، حزب طاغوت، دجّال، فراعنه و جبّاران، كافران و مشركان، جائران و ستمگران، مفسدان و مترفان و... وجود دارند كه نمايندة ظلمت، شرّ، باطل، كفر، طغيان‌گري، دجل‌گري، شيطنت، شرارت و استكبار هستند!!

2. «حقّ» و «باطل» معاني و مصاديق مختلفي دارد و در قرآن، در مفاهيم و شكل‌هاي گوناگوني به كار رفته است. از مجموع همه آنها بر مي‌آيد كه «حق»؛ يعني، آنچه در راه خدا و در مسير ترسيم شده از سوي او قرار دارد. پس اگر گروهي از انسان‌ها در اين راه گام بردارند و با محوريت پيامبران و اوليا، «خدا خواه» باشند؛ داخل در مصاديق و جبهة «حق» هستند.

«باطل» نيز؛ يعني، خروج از راه و مسير الهي و حركت در طريق شيطان و شرارت و ناراستي؛ پس اگر عده‌اي از افراد در اين طريق قرار گيرند و با محوريت ابليس و صاحبان زر و زور و تزوير، در مقابل «خدا باوري» صف ببندند، جزو جبهة «باطل» هستند. پس «باطل» انحراف و تباهي از راه حقّ و حقيقت و مخالفت با آيين و مسير نبوت و امامت است.

3. از آنجايي كه «چرخ‌هاي تاريخي»، براساس مبارزة اين دو گروه در حركت است و بالاخره بايد به سر منزل و مقصود برسد و از حركت پرفراز و نشيب خود دست بردارد؛ بايد نزاع و ستيزش اين دو گروه نيز به پايان و فرجام نهايي خود برسد. اين مبارزات و درگيري‌ها، هرچند عموماً به نفع و با غلبه گروه حقّ بوده است؛ اما گاهي نيز جولان و ميدان‌داري طولاني مدت گروه باطل همراه بوده و مشكلات، دشواري‌ها و كاستي‌هاي فراواني براي انسان‌ها ايجاد كرده است. وجود جنگ‌ها، كشتارها، استضعاف‌ها، ناامني‌ها، هرز رفتن نيروهاي انساني، تضعيف موقعيت حقّ و... از جملة اين مشكلات است و اگر اين نزاع به پايان نهايي خود نرسد، تداوم و فزوني آنها را در پي خواهد داشت. براساس ادلة قرآني، روايي، تاريخي، فلسفي و تجربة بشري نيز بايستگي پايان اين درگيري‌ها و كشمكش‌ها ثابت شده است.

4. «باطل» همواره از ابزارها و حربه‌هايي گوناگون براي اعمال سلطه وتداوم قدرت و شيطنت خود استفاده مي‌كند و به ياري ابليس، تواناتر و قدرت‌مندتر از گذشته مي‌شود. به خصوص در عصر حاضر و قبل از ظهور، شيطان از انواع ترفندها، حيله‌ها و ابزار براي گسترش حيطه و توانايي جبهه باطل و ترويج انواع فسادها، ناهنجاري‌ها، انحرافات و ... استفاده مي‌كند.

در واقع در برهه‌اي از زمان، اين گروه، در اوج قدرت و شيطنت قرار مي‌گيرند و در صدد حاكميت ظلمت، شرارت، دجل گري(دجّال صفتي)، جنايت (قتل و خونريزي)، ظلم و بيداد بر مي‌آيند (البته هميشه چنين بوده‌اند، ولي در عصري به ميزان فعاليت تخريبي و شيطنت آميز خود مي‌افزايند). اين مسئله صدمات و لطمات جبران ناپذيري بر پيكر انسانيت، عدالت، معنويت و نورانيت جهان وارد مي‌كند و مانع تحقّق عبوديت و بندگي انسان‌ها در برابر آفريدگار خود و تقرّب به او مي‌شود. عموم مردم نيز به علت كمي بصيرت و معنويت و خروش غريزه شهوت‌راني و دنيا پرستي، به «باطل» گرايش مي‌يابند واين خطر جبران ناپذيري است كه بايد به هر شكل ممكن بشر را از اين وضعيت رهانيد و رستگاري و كمال او را رقم زد.

5. مقصد و سرمنزل انسان، كمال و تعالي روحي و معنوي او و عبوديت و عبادت آفريدگار است. وجود فعاليت‌هاي شيطاني و دجّالانة گروه باطل ـ مانند استكبار، استضعاف انسان‌ها، تبعيض و ظلم، الحاد و اباحه گري ـ و استفاده از ابزار و وسايل ترويج فساد و ظلمت ـ چون ماهواره، مجلّات، اينترنت، فيلم، موسيقي، تجمّل گــرايي، تغذيه و پوشش و... ـ و فراهم ساختن زمينه انواع مفاسد و ناهنجاري‌ها ـ مانند زنا، لواط، شرب خمر، دزدي، قتل، تجاوز، آلودگي‌هاي چشمي و روحي و... ـ و به دست گرفتن قدرت سياسي، اقتصادي و نظامي جهان و تهيه تسليحات مرگبار و كشنده ـ از قبيل سلاح‌هاي اتمي، هيدروژني، موشك‌هاي قاره پيما، ميكروبي و... ـ مانع رسيدن انسان به اين مقصد و هدف (عبوديت و قرب خداوند) است. براين اساس بايستگي لزوم مبارزه و ايستادگي در برابر اين فعاليت‌هاي شيطاني و فسادگرايانه، صد چندان مي‌شود و تقويت و آمادگي كامل «جبهه حق» و طرفداران نور و خير و پاكي را مي‌طلبد تا در پيكار و نبرد نهايي، ريشه «گروه باطل» را بركنند.

6. خداوند متعال براي زندگي بشري و جوامع انساني، سنت‌ها و قوانيني مقرر فرموده و اين سنن همواره حاكم بر تاريخ بود و براساس نوع رفتار و خواست انسان‌ها محقق مي‌شود. يكي از سنت‌هاي قطعي و بشارت‌هاي حتمي الهي، حاكميت صالحان، مستضعفان و نيكان بر روي زمين و نابودي، اضمحلال و فروپاشي مفسدان، طاغوتيان و جبّاران است. اين امر تاكنون به طور كامل و فراگير محقق نشده (هرچند خداوند نصرت و ياري خود را همواره شامل حال جبهه حقّ كرده است)؛ اما با اين حال بايد در برهه اي از زمان اين وعده و سنت قطعي خدا (پيروزي حقّ بر باطل) تحقق يابد؛ چنان كه فرموده است:

G بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُF[159]، با حقّ بر سر باطل مي‌كوبيم؛

Gيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَF[160]، خداوند باطل را محو مي‌كند؛

G وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُF[161]، باطل در دنيا و آخرت محو و نابود مي‌شود؛

G إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاًF[162]، همانا باطل رفتني است؛

G جَاء الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُF‌[163]، حقّ آمد و باطل رفت؛

Gانّ جندنا لهم الغالبونF، جنود رحمان غالب و چيره‌اند و... .

7. شواهد و دلايل مختلف، بيانگر اين است كه فرجام نزاع حقّ و باطل، تشكيل جامعة آرماني، تأسيس حكومت جهاني عدل، نابودي تمامي جبّاران، فراعنه، ستمكاران و مفسدان و... با ظهور مهدي موعود و پيروزي نهايي و غلبة كامل او رقم مي‌خورد و زمينه‌هاي رشد، تعالي، بالندگي و پيشرفت كامل و همة جانبه بشر ـ با رفع تمامي موانع و چالش‌ها ـ فراهم مي‌شود. بعضي از ادله اين انگاره عبارت است از:

الف. همة اديان ابراهيمي و ساير مكاتب و شريعت‌ها، به ظهور منجي موعود و ريشه كني ظلمت و شرّ و بيدادگري و فساد از جهان، به دست او و حاكميت عدل و خير و نور در عصر او اذعان كرده‌اند.

ب. براساس فلسفة نظري تاريخي (فلسفه متعالي تاريخ)، جهان از طريق گذر از منزلگاه‌ها و مسيرهاي مختلف، به سرمنزل و بارانداز نهايي خود نزديك مي‌شود و بالآخره در مرحله و منزلي متوقف مي‌شود (نه اينكه راكد بماند). انديشمندان و فيلسوفان نظرات مختلفي در اين زمينه ارائه كرده‌اند (مانند پيروزي خير بر شر، پيروزي مدينه و شهر خدا، حاكميت تمدّني، جامعة بدون طبقه، خودآگاهي و آزادي و...)؛ اما از نظر اسلام مقصد و بارانداز نهايي تاريخ، تحقّق فلسفه آفرينش و رسيدن انسان به قرب و عبوديت خداوند است و اين تنها به دست مهدي موعود محقّق مي‌شود.

ج. آيات قرآني به صراحت از حاكميت و خلافت صالحان و نيكان بر روي زمين، پيروزي حقّ بر باطل و گسترش و حاكميت دين حقّ (اسلام) و... خبر داده است. روايات متواتر و كثيري از شيعه وسني و تفاسير مربوط به آيات شده، «عصر ظهور حضرت مهدي(عج)» را، همان جامعه موعود الهي مي‌دانند. براين اساس امام مهدي(عج) از فرزندان پيامبر اسلام، حضرت علي عليه السلام و فاطمه زهرا ـ در آخرالزمان (پايان تاريخ) قيام كرده و با مبارزات پيگير و مداوم خود و در يك نبرد نفسگير و نهايي، گروه باطل را شكست داده و خود زعامت و ولايت جهان را در دست مي‌گيرد. در اين دوران شاهد فراگيري و جهان شمولي آموزه‌هاي اسلام، خشونت ستيزي، عدالت گستري، معنويت گرايي (و تحقق عبوديت انسان ها)، شايسته سالاري (حكومت صالحان و مستضعفان)، تحول گرايي مثبت و سازنده، ايجاد انسجام و هماهنگي بين گروه‌هاي مختلف جامعه، تأمين رضامندي و خشنودي مردم، تشكيل حكومت جهاني اسلام و تأسيس دولت اخلاقي امام مهدي(عج) خواهيم بود.[164]

البته بسياري از اين نتايج و بركات، در ساية هدايت گري (هدايت تكويني و نفوذ باطني)، رشد فكري و اخلاقي، تربيت و تعليم نفوس و احياي دل‌هاي مرده (در سايه ارشاد، انذار، نصيحت، گفت‌وگو و محاجّه) به دست مي‌آيد؛ اما تنها راه نابودي شروران و شياطين، قدرت و نيروي نظامي قاطع و كوبنده است: «يكفّون سيوفهم حتي يرضي الله عزّوجل»[165]، «]ياران قائم[ شمشيرهاي خويش را بر زمين نمي‌نهند تا اينكه خداي عزّوجل راضي شود». و نيز: «ليس شأنه الا السيف»[166]؛ «او فقط شمشير را مي‌شناسد» و... .[167]

د. تجربة تاريخي بشر و خواست و ارادة انسان‌ها نيز به اين جهت متمايل خواهد شد كه بايد همة مشكلات و سختي‌هاي فرا روي زندگي بشري ـ كه تاكنون ريشه كن نشده و همچنان رو به فزوني نهاده است ـ به دست مردي الهي و توانمند از بين برود و هماي سعادت، آسايش، امنيت، معنويت و عدالت بر جامعة انسان فرود آيد.

8. در عصر ظهور، شيطان ـ به عنوان سردمدار گروه باطل ـ و دجّال و سفياني ـ به عنوان نمونه‌هاي بارز جنايت و شرارت ـ و رئيسان فاسد كشورها ـ به عنوان مصاديق كفر و ستم و فساد ـ و علما و اهل كتاب منحرف ـ به عنوان الگوهاي انحراف و بدعت و... ـ از بين خواهند رفت؛ يعني، به تبع هلاكت و نابودي شيطان (به دست حضرت مهدي(عج)) و دجّال (به دست حضرت عيسي عليه السلام)، طرفداران آنان و رهپويان راه ضلالت، ظلمت و شيطنت نيز نابود خواهند شد و تمامي موانع رشد و بالندگي انسان‌ها و جوامع از بين خواهد رفت. البته چنين نيست كه انسان در اين دوره معصوم خواهد بود و يا فكر و ارادة گناه نخواهد داشت؛ بلكه رشد و آگاهي و معنويت او به حدّي خواهد رسيد كه خود از فسادگري، دنيازدگي، شهوت راني، ظلم و تبعيض و... بيزار شده و به استغناي روحي و بصيرت و حكمت واقعي دست خواهد يازيد. البته همة اينها در سايه اقدامات فرهنگي و تبليغي امام مهدي(عج) و عنايات خداوند متعال به دست خواهد آمد.

اين بود فرجام روشن زندگي بشري وسرانجام مبارزه حقّ و باطل كه در قرآن و روايات متواتر ذكر و بيان شده است.

[1] . براي مطالعه بيشتر ر.ك: جامعه شناسي سياسي(نقش نيروهاي اجتماعي در زندگي سياسي)، ص99و100.

[2] . نگارنده، آينده جهان (دولت و سياست در انديشه مهدويّت)، ص214-218؛ به نقل از: ايمانوئل كانت، دين در محدوده عقل تنها، ترجمه منوچهر صانعي، ص30 و 33.

[3] . ر.ك: حميد عنايت، بنياد فلسفة سياسي در غرب، ص135؛ پل ادوراردز، فلسفه تاريخ، ص17؛ هنري توماس، بزرگان فلسفه، ص78.

[4] . نظريه برخورد تمدن‌ها، هانتگيتون و منتقدانش، ص22 و 23 و 45.

[5] آيا جهان به سوي هرج و مرج مي‌رود (ژئوپوليتيك سردرگم)، فصل7-16.

[6] . اعراف (7)، آيه30.

[7] . انشقاق (84)، آيه2.

[8] . مائده (5)، آيه107.

[9] . انفال (8)، آيه7.

[10] . يونس (10)، آيه 32.

[11] . حج (22)، آيه62.

[12] . بقره (2)، آيه180.

[13] . قصص (28)، آيه48.

[14] . انفال (8)، آيه8.

[15] . نساء (4)، آيه122.

[16] . بقره (2)،‌آيه61.

[17] . زمر (39)،‌ايه69.

[18] . نساء (4)، آيه171.

[19] . بقره (22)، ‌آيه228.

[20] . ر.ك: بهاءالدين خرمشاهي، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهي، ج1، ص949 و 950؛ و نيز: مجمع البيان (ذيل آيات)؛ لسان العرب.

[21] . علي اكبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج6، ص9142.

[22] . يونيس معلوف، المنجد في اللغة، ص144.

[23] . ر.ك: عبدالله جوادي آملي، فلسفه حقوق بشر، ص74.

[24] . ر.ك: محمد تقي مصباح يزدي، نظريه حقوقي اسلام، ص20.

[25] . ر.ك: مجله معرفت، ش70، ص83.

[26] . المفردات في الفاظ القرآن، ص129.

[27] . تاج العروس، ج1، ص432.

[28] . اقرب الموارد، ج1، ص88.

[29] . قاموس قرآن، ج1، ص230؛ ر.ك: مجله معرفت، شماره 39، ص38.

[30] . مقاييس اللغة، ج2، ص15.

[31] . جعفر سبحاني، تفسير منشور جاويد، ج3، ص62.

[32] . ر.ك: فرهنگ واژه هاي انقلاب اسلامي، ص324.